کتاب مستطاب بیان فارسی

بخط سید حسین کاتب یزدی

۱۶

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران
شید الله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر
شده است ولی از انتشارات مصوبه امری نمیباشد
شهرالملک ۱۳۳ بدیع

BP
320
.M35
۲.96
c. 1
93-1-1

Provided by the Afnan Library

۱۸ شهرالاسماء ۱۳۳

۵ سپتامبر ۱۹۷۶

محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانه

عطف بمرقومه شریفه شماره ۱/۱ مورخ ۱۹ شهرالرحمه ۱۳۳ بیت العدل اعظم دستورفرمودند که یک نسخه از سوادعکسی کتاب مستطاب بیان فارسی که اصل آن در دارالانشاء ارض اقدس محفوظ است برای حفظ درمحفظه آثار آن محفل ارسال گردد علیهذا نسخه مزبور زیب لف این ورقه میشود . چنانکه ملاحظه میفرمایند این کتاب بخط آقا سید حسین یزدی کاتب حضرت اعلی است و یقیـــــنا" باکتابیکه معروف است بخط معلم حصّاری مرقوم گشته ومزین باصلاحات مبارکه بخط حضرت نقطه اولی است متفاوت میباشد دراینجا لازم است باستحضار آن امنای رحمانی برساند که صفحاتی چند از نسخه اصل کتاب مزبورمابین صفحات ۴۰ و ۴۱ افتاده است .

باتقدیم تحیات

ازطرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

Provided by the Afnan Library

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تقدس عن مجد سرادقات عز جبروته كل عالم بل كل ما سواه بكلمة من كلماته
وانشأ خلقه وهيأ كل شيء بقدرته وصوره على ما اراد بحكمته وجعل كل شيء مظهرا لاسمه
وآية من آياته وهيأ كل شيء لما اراد بمشيته وجعل كل شيء مسخرا لارادته وجعل كل شيء
آية لمعرفته وعلما لوجوده وهيأ كل شيء لما اراد بمشيته وجعل كل شيء مسخرا لارادته
وجعل كل شيء آية لمعرفته وعلما لوجوده وهيأ كل شيء لما اراد بمشيته وجعل كل شيء
من افئدة البشر وخلق فيه كل شيء لا بل كل شيء قطرة من قطرات بحره ورشحة من رشحات
امره وذرة من ذرات كنوز علمه وبيضة من بيضات قدسه وهباء من هباء ملكوت عزه
وجوهرة من جواهر ملك ابداعه وكوكبا من كواكب سماء فضله وورقة من اوراق شجرة
وجوده وقطرة من بحر عطائه وشعاعا من شمس احسانه وكل ما خلق الله في السموات
والارض وما بينهما وما تحت الثرى وما فوق العرش من شيء وما يعلمه الا الله
وما لا يعلمه الا الله وما يرى وما لا يرى وما ذكر وما لا يذكر وما ظهر وما لا يظهر
وما كان وما لا يكون وما سيكون وما لا يسيكون وما هو كائن وما لا يكون
وما هو مستور وما هو مشهور وما هو مذكور وما لا يذكر وما هو مسطور وما لا يسطر
وما هو مقدر وما لا يقدر وما هو مقدس وما لا يقدس وما هو مسمى وما لا يسمى
وما هو مكتوب وما لا يكتب وما هو مكتوم وما لا يكتم وما هو مكنون وما لا يكنن
وما هو مخزون وما لا يخزن

و معظم و کل الوم ظهور است که ظهور بنقطه بیان است در اولیت او و رجوع باو خواهد شد و هر کاه بعدد
کل شیء از اعداد ممتنعه رجوع باو شود ممکن کل شیء نزد او ظاهر کشته فطوبی لمن یجد هذا العدد بین بریه
و لیقبلنّ الله علی ما اراد کل شیء اذا نه و بعد من یرجع الیها کل شیء بالسان عالم عمل در دیک
الیاء دلشرعی فی دیک ۱۹ دلشرعی ۱۹ دلشرعی ۱۹ دلشرعی زیرا که خداوند سریع
الحساب است چه که حاضر نشود نزد او کل ابواب کل شیء و حکم فرماید بعود حلق بیان و بحکومتی
که در بیان مرقوم شده کل و منظور فی نیابه در نفس خود مثل انکه در قرآن بمالد عدا ابواب مکتوبه
در سوره موسی باو مکتوب شده و در حینیکه صداء نحو حلق قرآن مرقوم شود نزد او الف لام
نفس واضع که یک یاء از ابواب حکم دکر و شخص نزد او که الله العزیز الحکیم یاء دیکر بیان و دیکر ما بین
له کل شیء عما نفعد و کل عن کل شیء یسئلون در ابواب صعود کل حلق بیان از نقطه اخیر ابواب بوده
الیم باسط بود که بسمریکه در قرآن مرقوم شده بود کل مبسوط شد و در رجع شد بنقطه اول ذلک
ذلک الله ربنا فی عندک مع الله بعود در قرآن از آیه اخیر از سوره فاتحه و عرض بر او خداوند
محصر است عدد کل بعدد نسکه مبدئی شده بود از بدیع قرآن و در حین رجوع از کل الی یوم
بیان مرقوم بوده که بعود کل شیء شده و حلق کل شیء در نشاه اخیر باو راجع شود فلیتفکر فیه المتفکرون
لنبی یا ذی السان لم لم تحجبی عن ربک و انهم باللیل و النهار یحبون لنبی نفقد نسون و در یاء اول از کلمه
کل شیء امری که خداوند عز و جل فرض نموده کلمه لدالله الله حقا حقا از کل بیان رجوع مالی کلمه
خواهد شد و نشر حلی راء از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان
الذی در جمله ۱۹ ذات حروف البیان فیه و بوصف انها نقطة القرآن فیه راجع بها و بنقطه
البیان مراد لها و انها هی مشیة الله و اله الی الظاهر فی نفسها و کل شیء بحلی ها و فاتحها قاذا
له بحمد کسونه ۱۹ توصد ربه از لم یزل بها نفسه یدخل فی النار و ات نار العلی لم تزل بها و لم تزل
لها یدخل فی الدنیا و در جنة اعلی لم تزل بها ملک کلمه در سجت و عظمت و کبریت و مدت
و مجد ربنا مالک و الد صمد و نظر ملکی در این کلمه الا علی اکه نظر میکند در شمس سماء و نظر ملکی
بعی تزل بها الا علی اکه نظر میکند در مرات از کل هی تزل بذات حروف البیان کینونیه بستمد بها هی و بها
بخ فوحه و ظاهره و ورده و سجه ان ۱۹ کلمه اخیر در جمع مالم اشراقه مذکور در کل شیء بانی اراده ظاهر

خلق میشود و این شئ واحد در حینیکه بعینه نفس الله است نفس نیز نخواهد بود الا بمشیت خلق شئ آخر
انا به لا اله الا انا است کل شئ و آن ما دون او خلق او نیز نخواهد بود و لکنه او است مراتب نقطه
که متحقق میشود از او مراتب ملک و حروف حی باسنه و دیده نمیشود و راه الا به او و رسیدن به او
کلمه لا اله الا الله میگوید ما دون او را الا به میشود همانکه ما بدء اصلی او شده و ما دون خلق او میشود
نمره این علم این است که در دور ظهور ظاهر به نگوید که ما لا اله الا الله میگوییم و اصل دین این است
زیرا که آنچه میگوید شجری از شمس است که در ظهور اولین او شجره واحده است آخر ما لا اله الا الله
کسونیاب کل خلق نفس خود زیرا که اگر مرات بگوید در شجری از شمس است در روز شمس ظهور نه
شجر اولیست که او میگوید مدی فنا کل لدی ما خلق الیوم علوف بدی که در کلمه اینکه کل لدی فنا خلق میشود
یوم القیم ما لحق فان ما ینتهم منطقون منتهی ظهور ها در الله نکم و ما نطق به دلت ما دونه ها علی نفسه
علی به لا اله الا هو الملک المقدس و هر روز از نفسی که در دور این کلمه حی هو کل شئ آن
سبحانه تبارک و تعالی محمد رسول الله هم حی میگوید در شمس این کلمه در دور او بوده شجر
در فاطمیه امروز منجلی است و لذا در رجع میشود باو در ظهور اخر او که توحید در لسوبات خلق و نفع نشده بود
زاد لدی او زیرا که در ظهور اولین او شجره توحید در لسوبات خلق و نفع نشده بود
و حال صد هزار دولت و هفتاد سنه که نسبت این شجره لمقام ثمر رسیدن از شمس دور است
شجر از این شمس نقطه فرقان که علی نعطه بیان است در نفس اول به ظاهر خواهد کرد شد زده
با علته کلمه حی کل قائم بان است و بقول ان اول دین اب میشود و کل در دور بعد
همان را میگویند و باو رجع میشوند از شجر المرات بدیع الله الی ما شاء به و او از اصل المرات
ما فیها و منک الشمس یرجع الیها از نقطه منتهای کل رجع داده عود ها الدی صد هزار اینها جایله که علو
کلمه الحکم فرقان میشود و علو کلمه بیان و به نزد شمس حقیقت این شجره است شنوده میشود
برای کلمه است از موقنه اسماء به و موقنه نبی و موقنه ائمه هدی دا بوده
فروعیه صادقه ولدیه است هر نفسی یک از انها محی شده از کسوه بیس صدی وجود او از او بوده
در رجع میشود باو در صورتی که از شجره اثبات بوده و اینه توحید او مدل بر شجری بوده و اکر العباد به

که مدل مراد نبوده که لدی ذکر نیست زیرا که بنفوس خود سوء ملموسه نفران کرده چه قدر
حکم بعرضا اهل ها و در ایه سبحان ان بعث والی در ذکر کسوفین انها بوده نه در ذکر ما یقع علی الکسوفین
از ما یقع الی ما دون لکن سر جع الی کسوفین دکسوفین لما لم یزل علی ها بوده لذا ذکر شده ها و انچه ما یقع بکسوفین
حقه بیت رجع میشود مانها و انها اگر ربات مستقره باشند و مرایات الله خفیه نشوند در سادس عود
رجوع میشوند بمقاعد خود و ملاکان ایشی لم یزل مشرقه بلمات الهیه ان لذا ان مستدیره نبوده ایست
از برای بعض صداوند در هیچ شان فوقیل و تفاوتی بحقیقه الله ربه و لذا اشرک بر بی اصداوند
ذات حروف السبع باب ها لذا دعوه باب و نوی لی نظیرها ها فاذا قد فاز ذلک الباب الاول
فی الواحد الاول و طوبی للفائزین فی حسن یوم عظیم ذلک یوم فیه کل علی ها ربهم یوضون الله الخ
فی الواحد الاول ملخص ایمان الیکه رجوع محمد و مطاهر نفس او بدنیا شد دلیان اول بیان بوده نه صاحب بیان
در یوم دیست حاضر شدند و فرار بوحدانیت او نموده ایات باب او سوی لکل رسیده نه و خداوند بوده
فرموده بود در فران و نزیه لدی علی الله ای صعود الی الارض و کخلقهم الله و کخلقهم الوانهی ان شاء
الله کرد نهید و لهان دلیل صنبوت محمد ارفع ثابت بیت لهان ها رجوع ایمان بدنیا عند ها و عند اولی العلم
ظاهر بیت وان دلیل ایات ها بیت که ما یقع الارض از ایمان بمشیت الله علی جاری شده و شبهه نیست در ان که
بوحدانیت خداوند و سوریت او بیت و هزار بعدل و طاعت در رضای او و شبهه نیست در ان بقدر سه
قبل از هر نفس ما شیه چون هر کل علی و حدت بیت فائز گردیده زیرا که هر دو رجوع که تصور کنند
حدت ها بیت میکند الا برضای خداوند و شبهه نیست در ان ایمان اول انوار بوده نه صاحب آیات
سبحانه نموده و ایها که نازل فرموده بود بر بیت خود سوال نموده بسبع الهیه فرموده و ایها علوی
در امکان ای تر از ای نیست خداوند عبده مدل علی ها بیت و بعد بسبع عشر عشر تاسعه
از محبوب خود محجوب نباشد زیرا که هر نفس انچه در حیات خود میکند اراده نمیکند الا برضای الله سو
زیرا که ای بیت مشتهای مقرصد کل و شبهه نیست که رضا الله ظاهر نمیشود الا برضای آنکه
صداوند با وجب خود عطا فرموده باشد و شبهه نیست صای از ان مقدسه بر رضای صداوند
قبل کل شی مستقر شده و همین بیت ملوک بوده و علوی دیگر ایمان سوی او سموی

سکوت در شبهه نیست که رجوع آن در ظهور اعظم تر است نزد صادر از ظهور بدون آن
در قبل و ما بعد نیز ثابت شده و در دلالت ثابت تر شده اگرچه ظهور بعضی از آن بعضی ظهور
محمدیه است در رجوع ولکن حق ظاهر شده لظهور به کل اسماء در ظل او مستدل علیه هستند زیرا که
اولیت اول واحد و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص که دلیل صادر از اسماء آن است
در آنی که رجوع حسینی زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مصون ۱۱ اسماء الواح اربعه
با انوار عرش با حوامل صلی و رزق ذیوح و جمله مذکور بیفته ۱۲ کلمه عدد حق شده که اقرب
اسماء بوده از الف و ما سوای آنها محتاج هستند بودن آن زیرا که به او فرموده صادر از خلق بسوی
مآل آن در جمیع حوالی فرموده صلی بسوی آن و آن انوار بوده از صلح نزل و در زال نزد عرش
حق ساجد بوده و هستند در هر ظهور به مثل مذکور نزد خلق بوده و در هر ظهور به نفسه اسماء حسنه
از برای آن بوده و لکن اسماء الیوم به آن است در ظهور آن بوده و در هر ظهور آن ظاهر بوده و اگر نبود نفس
لکسوبه خود سوخته نمی بود به آن ظاهر شود و از برای صادر اسماء مالک الاسماء بوده و هست
و لکن اهل ما سوی اسماء حسنی که حاکمه و هیمنه کل بحدیث انبیاء شده و در آنچه از اسماء در دنیا
نمی در فواد اهل نفس ممسک و شنیده نمی شود الا آن اسمی که دیان بسنخ باو ظاهر شده از خداوند
و در اوراد دنیا نمی شود الا الله و صفح الله الحی و الله الحی القیوم الی آخر الصمد و بعد لا الله الا الله الحی القیوم الی آخر الصمد
مرآة الواحد الاول در الله علیه السلام رجوع شده بدنیا مانچه سوی او بوده و دون او الی آخر الواحد الاول
داوند فرموده بانفطاعات بعد از نسبتی که فرموده

در هیکل حاکمه صلوات الله علیها رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آنها الی آخر الواحد الاول
در هیکل حسن علیه السلام رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آن الی آخر الواحد الاول
در هیکل حسین علیه السلام رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آن الی آخر الواحد الاول
در هیکل علی بن الحسین علیهما السلام رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آن الی آخر الواحد الاول
در هیکل محمد بن علی علیهما السلام رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آن الی آخر الواحد الاول
در هیکل جعفر بن محمد علیهما السلام رجوع شده بکلمات دنیا ما هر کس که سوی آن بود و دون آن الی آخر الواحد الاول

الباب الثالث والعشر

در بیان آنکه موسی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس مومن بان بود و دون آنرا

الباب الرابع والعشر

در بیان آنکه عیسی علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس مومن بان بود و دون آنرا

الباب الخامس والعشر

در بیان آنکه محمد علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس مومن بان بود و دون آنرا

الباب السادس والعشر

در بیان آنکه حسن علیه السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس مومن بان بود و دون آنرا

الباب السابع والعشر

در بیان آنکه حضرت محمد علیه السلام ظاهر شود با دعای سبعه که بعضی ظهور بعضه فرمایند اگرچه بعضه

ایشان در اول ذکر بعضه فرمایند و ظهور حضرت در ماه خامس عشر سوال آنکه بعضه در مقام

بحر و حرف ظهور بهاست جواب آنکه ظهور بهاست در مقام اول ذکر شده و در مقام ثانی حرف شین

اولیه است در مقام ثانی ذکر شده و در مقام قائمیت سر کل نفس محمدی ظهور یابد بحر عشر است

در بیان خامس عشر ذکر شده و بعضه در مقام اولیت کل سر کل و سر آن است و اولیت آن حرف ذکر

کل اسماء از نفس آنها بنفسها و منتهی آن در قبضه اسم الوهیت است اسم ربوبیت آنها

و کل آنها هم است مع ذلک آنکه ظاهر باسم الوهیت کل سر کل و سر آن در مقام بعضه مذکور است

در بیان آنکه کل اسماء در علو آنکه خود ظاهر اند سر الدال من حیث الذکر الدال و سر الباطن من حیث

الذکر سر الظاهر و سر الذکر مذکر باسم کل اسم من حیث الذکر لم یذکر باسم لدالله الذکر الباطن العلوم

الباب الثالث والعشر

در بیان آنکه ماء اول رجوع فرمود بدنیا ما هر کس صاحب او بود از حق دون آنرا

الباب السابع والعشر

در بیان آنکه ماء سابع رجوع فرمود بدنیا ما هر کس صاحب او بود از حق دون آنرا

الباب التاسع والعشر

در بیان آنکه ماء ثالث رجوع فرمود بدنیا ما هر کس صاحب او بود از حق دون آنرا

الباب الخامس والعشر

در بیان آنکه ماء رابع رجوع فرمود بدنیا ما هر کس صاحب او بود از حق دون آنرا

الباب الاول من الواحد الی

فرمودند معرفة الحجة والدلیل مختص این ماء است که

صادر از عالم بقاست، نه در هر کور ماء که بعد از علو اهدان کور تفاوت فرماید بحجت بعد نازل منفوذ

صاحب در زمان ظهور قیام بحجت کل بعد حجت کلدم بود و نفس صادر از الواحد ارواح کل صادر

ماء علی علی حجت ماء اول حجت و اول حجت رسول است صلی الله علیه و آله قرار داده در

سبحان نامه بلدرت بصدقی در علوم است نمایند زیرا که آن بسی صلست هفار سک از حمراد
گذشته و از علوم که کل بانها متعلم مکشته منور نبوده و حال باین لوح که بلدت ایمانست می نماید
بدون فکر و تامل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در ساعت می نویسد بدون سکون دم و نفس
دستون علمیه در علوم معارف معروف و بوحه طاهر می نماید که کل علی وصی دران سوار و اعراف
لعی ارادوراک انها نموده سبحانه نسبت که کل ذلک عنده است علی مکه که ارادل عمم اعراف
انها دعوده حکومه در دست بوشتن نسطر عربی دقت نموده و احاله مکلمانی است که لدی
ذکر بنیت کل انها ارجعت حجت صلی نموده و الله سبحانه و تعالی واجب ارای است ضنوان او سبحانه
شناخت نفوذ او بلی غیر ادشناخته می شخص باو قسم بدات صلاوند کریم وصیاع نموده
که انار ان مضیئتر است از ضیا الشمس و انهار و انار انهای که مشتهر شده از علوم هدایت او
الی ما شاء علوم درجه علم و عرفان و صلی کردن مثل انار انها مثل نور کواکب است در لیل و اسبحانه
فی ولک کشف یدرک بحار الدرل بحر الحدوث و کشف بوف ذکر الله دل بذکر الحدوث و سبحان
سبحانه دنیا نی ذکر به الله اشارات فی ملکوت الارض و السموات کل انها نظر لعلی احتجاج
صدوریه خلق بود که ذکر شی دالله انچه احتجاج می شخص بوم قیامت ابی است چنانکه بعضی احتجاج
شی در ابی قیامت چنانچه صداوند سوال فرمود بنان لسان شخص که ایا فرقان کتاب کیست کل
مومنی باو گفتند که کتاب ایست بعد سوال کرده شد که ایا فرقی در میان فرقان دیان و دیع
می شخص اولوالله فرقی گفتند لدوتهم کل فی عنده ربنا و نبذ کر الله اولوالابصار بعد صداوند عالم
نازل فرمود که اول بود کلمه فی بلسان محمد رسول الله ص رای است کلمه فی لسان او و ف ابسع
باب الله در کس باون ایمان اورده سقوت از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت
باشد الا انکه ایمان اورد باین ایات و الله با طلق خواهد شد کینونیت او در اعماق او بیوم کل
و بعد نازل فرمود ان خلق فی کل از اول عمر فا اخر عمر بمنتهای جد و جهد عمل میکنید از برای رضای حق
اگر امری از امور فرعیه بوعمل نشیبه لدی حق ان است که در کتاب خود نازل کرده و اگر

[illegible] بواسطه ان است که
در قرآن بر نفس اسماء الهیه نازل نشده و اگر اقرار بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه ان است که
رسول بوده و اگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه ان است که مرآة بیت خود خوانده و اگر
قرآن سوی مطلع امر میدارید بواسطه ان است که ان کلام نفس است و بر او نفس اگرچه از نفس امت
باشد لدی الله بمنزله نفس نیست او است بما انه نزد خود چنین فصیح و حال انکه مخلوق
نشده و صدف واقع نصور کرده اند ظهور را بعد مخلوق نشده زیرا که امر نشده
نسبت مگر انکه رجوع مینماید حکم او بامر مستقل الهی که خلق نشده است باری فرقان
مستقل رجوع مینماید درجه بدرجه تا انکه میرسد بنقطه بیانیه و ان نیز ثابت نفس نبوت اوست
انتهی بکتاب که نازل نشده برای دیگری که باو عطا نشده و امروز که یوم ظهور است نفس
ظاهر نشده و این ذکر نفس مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای او نفس
نه اولی است نه اخری نه ظاهر نه باطن بلکه امروز انچه راجع باو میشود نفس او است
من آثار ضرا للدوت بمثابه رجوع بی جلیشف و انچه راجع باو میشود نفس او است
ای است ظاهر نفس و بطون نفس نیز انه زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و الا مدت
از برای منصور و بیان نفس چه قدر مخلوق شده است خلق که کل بنسبت این در مقعد خلق
چنان تصور میکنند که در رضاء خدا شده آنچنانکه که دلالت بر ان میکند دانای قدرت مرا که حرارت
اون فطرت اولست بازی نمیکند مگر بنفس خود نمایه تفرح او سوی در جنات سائی کرده ایرا
احدی نسبت دوم نزد او که در نزدیکی است غیر نفس خود از حروف خلق نشده است
نسبت دهی بیرا او که بابی بر سبیل است در لیل یک مصباح منصب نسبت وصال
انکه بمقاعد صدق منعقد در جنات باو میرسد مصباحی که منعقده شرق و مغرب الارض
که از سراج او خلق شده بالذات او متلذذ و از او بقدر یک مصباح مخلوق ای است که

گفته نمیتوانم از روز ظهور خلق خود دون گفته و نزد و کذب نبوده و است و هیچ
چیزی از امور خلق احدی از حضور بیان بدیع نفسی و امکان بیانش نیست و هیچ
ناری نشد از اصحاب این خلق بمظهر نفسی و امکان نیاوردن بیانش نبوده
و نیست اگر میگوئید از قبل هم چنین نگفته نمیتوانید بیان مرا بما نزل فی قبل
در کتاب میگفتید صد هم صدا نمیکنید و حال آنکه دیده که ثابت شده کتاب در روز
کل باو مؤمن هستید و منقرب خواهید دید که افتخار شما بآن مالی است
دلیلی امروز که نصف میدهد انس شما سوا اظهار امکان مانند نفسی که نصف شما
و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفسی و آنچه ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان
راجع میگردد و ترجع بر انفس خود نموده و در هر آنی که کمان رضایت میکند عود نموده
و در رجعی که مخصوص رضای محبتی که دین کل باو ثابت است از منسوبان نفسان محجب
قسم بذات مقدس خود که هیچ چیزی از برای این خلق اعلی از ظهور و آیات نیست
و هیچ ناری نشد از اصحاب بی و آیات و نیست و هرگاه میگوید محجب مانند ما ثابت
نیست بسیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه از الله مضر زیرا
او در حق ما الذی راجع میشود بقطع اسلام و هرگاه فصلی این قطع عاجز
دلیل است که کل عاجز هستند و اگر اینها میگویند ما عاجز نیستیم چرا آیات
بما به مثل آیات ما از قوات نه بنجو تکلم و سرقت اگرچه در نزد هر حق
که بقدر سمی در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و هنوز خدا و هر
که از زمان ظهور ما امروز از علمای این قطع بقدر ابره ظاهر نشده نزد خود و علمو
رضای حق سیر مینمایند و از محقق حق آیات صدور خود محجب هستند

[illegible]

در اینکه خدا بعضی از آیات سوره نازل فرموده براو بلکه اینکه بر رسول خدا نازل فرموده
چنانچه صحت بلکه ای آیات بقدر صد هزار بیت در سال جاری منتشر است نه صحف
مناجات او و صور علمیه و حکمیه او در محض صحیح بیست هزار بیت ارزد
او ظاهر میکرد و با سرع طورت کاتب نزد او بنوشت محرر نمایه آیات ۶۰ سوره فرقان
می نمایه بنوان میزان گرفت که هرگاه از اول ظهور تا امروز میکذاشتند چه مقدار از آثار
ارزش او منتشر شده بود و هرگاه میگویند حالی آیات بنفسها حجت نمی شوند لطف میکنند در آن
هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرمود آیات احصی
فرموده شما هم نمی نامید و حال اینکه خداوند نازل فرموده تمامی دل [illegible] قرآن
[illegible] الله الذی لا اله الا هو و [illegible] و بعضهم [illegible] و [illegible]
[illegible] فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون
الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم یؤمنون و با اینکه خداوند شهادت
داده بکفایت کتاب بنفسی آیات چگونه کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند بحسب کتاب بنفسه
و اگر گفته میشود در آیات آنچه اولیین گفتند از دوش بردن نسبت تا اینکه غرض آنان
تصدیق حق نکردن است که از بررسی آن نمی تواند [illegible] دلیل صاحب خدا فرموده
فرموده دان بروا کمل ایه لکم یؤمنوا بها و اگر غرض احتیاط در دین است
فنباء صدیق بعد بها و آیاته یؤمنون ما خود صاحب صحف و از آنچه میخواهد از آیات
می نمایه تا اینکه خود بشنود که در نزد میبرا تا تیلا در کیس و مدد حفظ اشراف
کسر سوء میشنود که در رد او عنی نشسته و آنچه نلدوت میکنه از آیات
بعد تفکر در آنها نموده تا بقینی نمایه که از فلک دریافت و اشراف کلمات اهم
نمی شود و اگر مشیه از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود از اول ظهور این
اعجاز تا امروز کسر در مقابل ناس مبهوت و عاجز از این سبل برامده بود و اگر نکته

Provided by the Afnan Library

کبیر و اعظم است فرق ما و جمیع عباد بسته محض جود و رحمت اوست زیرا که ای فوق از ایات
بروز نمی کند نسبت بما الا جاری میشود و شبهه نیست که جمیع ایات
نفس اویند بعد و جمیع ایات از خود ظاهر نموده مگر اینکه بحر نزد او بوده الا ایات از عدم
علم ما نیست و ظاهر بر اوست جمیع کلمات الحظ نیست زیرا که نزد او علوم نفع کنات
است و سر شجره کر کنات از نازل میشود نهایه علوم لازم نبوده و نیست بلکه کل
موجود و ایات نزد حضرت او نازل میشود ثابت است و چیزی از او مخفی نیست
صانع کل علوم است و دیگر ایات آن ظاهر است زیرا که نزد
علوم علم ما و امثال است نزد ان در تبع عرضات او که اگر نفس این علوم مشهود
عرضات ان در عرب بیشتر از بحر طاهر است از حال الله بشر فی نیست در این
ملک بشر رضای او جمیع بوده او بست و استوار در ظل عنایت و رضای او
و شبهه نیست هر اگر اراده میکند ما سوی خود را قصد نمیکند الا رضای او سود حال
الله بر رضای او کل مطیع میشوند ملک کل در رضای محبت او مطیع شوند امروز
رضای او محبوب است بر رضای محبت او و مستقر بین در ظل او و اگر صد دون انها محبوب
انظم نشوند دلیل اینکه جمیع ایات نزد او ثابت و مستقر است و اینکه غیر منقطع است
میکنند مشاهده میکنند هر گاه امروز ذکری از آنچه که نزد فرات بوده در صدر اسم او ظاهر
ثابت است از رحمان رحمانیت قضای او ذکر آن از بحر بخبر امروز خواهد ماند
و امروز اگر عملی از ما ظاهر میشود که بظاهر نسبت نظر در ایات بیان نموده که حفظ حق سبحانه
بعضی شئون بوده تا اگر از بعضی مستدرک صانع او نفاذ است و رضای او
رضای او است محبوب عالمیان زیرا که کل خلق شده اند از برای اجل صالحه صادر و نازل شده
الله الذی لا الا هو له ما فی السموات و ما فی الارض کل بامر او قائمند و بارادهٔ او عامل

الباب الثانی فی الواحد الذی هو اول العدد

دهش سوره اول از فقطه نوده دهش کوه افراز میم دکل حروف علیین رجع ما بین مسطر نسخه
مرسخه و کل حروف دون علیین راجع بلفظ و نسخه علیین ابواب رحمت و کل ابواب بار رجع
مرسخه مذاب اول صالحه کل ابواب جنه راجع مرسخه مذاب اول که کل در کلمه لا اله الا الله
جمع مرسخه الحه از دون حروف علیین هست در نفس دایره از حروف علیین هست در رابطه دکل
حروف دون علیین قران در خط اول مذاب نار فانیه نسخه دکل حروف علیین قران در خط
اثبات هی ماندع کذالک یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید انه قوی مقتدر قدیر و جایز نیست
تفسیر سان الدنا بچه بفسر شده از نزد نسخه او دکل آنچه او در انوار نگاشته مرسخه باو دلیل
دکل حروف دون علیین او در حقایق دون مرسخه علیه عارف دکل ترا دکل در ترا دکل مثل سان مثل
نفس انسانیه است و حقیقت دکل حروف نور و نار ان در اقلام دایره علیین حانجه اخوند
هر کسی خواهد تمیز دهد چونکه بوم ظهور آید مقتدر و بعد از ارتفاع نسخه که نفس اول
بمز کعبه الواقع الدع حکم النظام و هی بنسخه صدور آید مرسخه دکل حروف علیین و سفلی و
الدان نفس جن هی و دنیا کلش نظهور نفس بوم آخر ما دانا بکه نقطه البیان در اوطان عالم الواح
الدلیله و نوم بها فی حروف العلیین و هی نوم بها فی دونها و بفضل بیزی یا کی انه هو الفضال
دیگر بخاطر نرسد که از حروف علیین دکل ذکر نمانده الدر ترک دادن نسخه نفس خود از حروف
سبحانه و بنفس خود و حب تعلم نعلم میکنند انکه طایر نسخه افنان حقیقت الوفا بر روز
میکنند عدم ایمان او حانجه هر کسی در ان قدرت بود ای ملک سوء بعد بفضل مرحطه نور حانجه
کل میکوینه هر روز که ما سوی بها در حیران هستیم و حال انکه نسخه حقیقت صفر ل قران کرده
دران حبس کلی است با یک نفس دهده ای نسخه در ظهور نسخه حقیقت حق نفس میکشف
و حجب مرتفع بقوس و حضور بران میکردد دون رضا بها فنوت بانچه فنا حاصل میکند از ذکر
ان بعبده رضا هو رضا بها ظاهر نمی نسخه الدبر رضا بر اراده مبدء منه مقتدر یا ادی الله بصدق و امانته
مخلص ابیج

سعود الباب الثالث حرف الحاء الله فرمان ما فی البیان بان فیه حکم کل شی
انکه از جانب خداوند بر کل ما سوی دو حجت هست ایات بها دنفس حاب ایات بها و نازل شده

سنه دا دل حجت بنیه ظاهر گردم بعد بیت و نانی حجت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بسطوت حجت
است بر کل شئ و حسب بدیع اصه و از بر اراد از حین غروب شهد نیست که اولد اخشنه
بر حجت بنیه که بیان بنیه ه ان بقول او که الی ان نازل میکنه حجت میشود تا یوم ظهور
او دلیل از برای ان اگر و رد فی ظهور محجت میشود از کسیکه ان سو حجت کرده نیست انکه
علی سبیل رموز بقول یکی از ائمه علیهم السلام کر فرموده انظروا الی من روت حدیثنا خود سو
از حجت (ع) حکم میه نیه و سخن که لدیق نیست ان سو نخود نسبت میه نیه و اگر صادق
میشود درقول از کسیکه بقول او اثبات ولدیت و نبوت میشود محجب نمیماند
بلکه چون مدت حفظ کرد ظهور حق منادی با مقام ان است بلسنی خود سو منتسب نموده
و تکلم نموده از تلقاء خود بهر داده و حال انکه در قران صداو نازل فرموده بیش از شد عمی
ذکر با بنا لیسه فی ما عنه و شبهه نیست ه ایات ایات شرقه از ای سخ است
زیرا که وقت ازل لم یزل و در ان بر حالت واضح بوده ایات ان انواع ا
حرمتیه ادلیه بنیه که در او دیع لمنبعث الله نیه و صده اگرچه امروز نظر در ایات صداو نه
نمیکنند ولی عنقریب همی ان ات سو باع علو ذکر نموده و بیانات ورا ر مشغال
ذهبی تام نموده و بان افتخار کرده و خود سو منسوب الی الله دانسته حانکه همی حران در بن
و سبل نازل شی کسر بهم نرسیه که او اصل سو بوده تا الکه حضرت امر المومنین صلوات الله علیه بر شانه
کو سفند و الواح محکمه دیگر ثبت فرمود حانکه در حدیث رداء مذکور است و امروز دیع
مسخط حبا لدعته حران نوشته سی از الف الف کر شه مالهزار دینار ضع میکنه حانکه
ان مای بها در عضد اکثر خلق است ای است صد خلق عنده و شبهه نیست صداو نه
تفصیل کل شئ سو باع علو نفصیل در حجت نیه نازل فرموده و هر کس بگوید حرف جدید است
ه حکم ان ما هو ده دعلیه در سان نیشه ایمان یاد نیاورده بسقی سطح زیرا که کل شئ خارج

از دوم نسبت باد رمانی نفس مذکور بهت مادر باب ثبوت دانچه مادر مجسه است رجوع
بیان و انچه ما کسه ۳ هست در جوهر بی مرکب و کل اسم دون حق در اول ذکر دکل اسم حق
رتبه ذکر این بهت مدار عرفان کل شئ در بیان و فرقه ها دیگ لشمدن بنا مانرطنا
فیه من شئ و کان الله شئ محیط و هیچ شئ نه نهبت مگر انکه از برای کل بهت کتاب طبق
هذا و از مقدر فرموده لم یکن هذا الا لهذا و لم هذا الا لهذا و در کل بنیه عرف کل الصنعت
فاذا انه هو کتاب الناطق و ان کتاب الناطق حی بسلطنة ۳ ها ن کل بر جع الیه ان لم ینجاوز
و صدود الیان خذ ذلک بحبه هذا طاهر و در عندنا مشهود علیه قبل ظهوره و لکن اذا
ظهر منقطع الدیان عن کل ذوالبیان الا عن توجه به فاذا یعطع الدیان الشهداء
بیقرالسنا ده للذی هو شهداء ان هذا فی الدیان للتقی الیه بالله
لدی بر تحکمی ۳ ربکم بمشیته حکی الله ای هو شهداء و هذا لعان علی ان لا حکم
هی فانا لحکم ۳ ربه و مالکی الوجود و بسلطنة عز و ذل و ذکر خ عندنا داد لک

ای المعتدون الباب الرابع من الواحد الثانی فی بیان ذکر حروف العلیین و دونها
ملخص این باب انکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الا انکه از برای او در رو حی بوده
و هست که متعلق باو بوده و از این جهت است که موئمن بذکر حبت و رضا او مذکور
میگردد و بذکر نار و دون رضا او معاتب میگردد تا نکه گویا اول صادر ذات مذکور
میگردد و کل کلمات خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات
علیین هست یا دون انها انچه کلمات علیین است ارواح انها در جنت بوده و انچه دون انها
بوده ارواح انها در نار بهت و کل حروف دون علیین ۲۲ حرف بدالله و کل حروف
علیین با تا ۲۲ چنانچه بعد کل حروف دون علیین از برای کلمه ثبت و بعد کل حروف علیین از
کلمه لم تزل ان در دار علیین جنت و نفوس مرتفعه دان در کتاب الله مذکور و مسطور

چنانچه اگر امروز کسی نظر در ابدا شجره فرزان کند بجهتی مشاهده میکند که هیچ حرف نفی
چگونه در لغت الهی مضمحل شده که اول دنیا و مآل در اربع و خمس مائه هیچ حرف و نقطه
که دلالت بر انتفاء میکند چگونه در این علمای وقت نیز که محدود و متناهی
باشد هیچ حرف نار چونکه حروف او منتفی شده لوزه و شجره چنانکه خداوند
نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذالک این حروف اگر از منتفی شده خداوند
چنانکه دون حروف علمای رجع مالکه مشتمل کل حروف علمای اهل رجع بطلان
خداوند عالم نفی خلق فرموده و حکم کرده از برای او نار و نفی خلق فرموده و حکم فرموده
از برای او بجنت زیرا که نفی دلالت بر او میکند و اثبات دلالت بر او میکند این که
بگوئی نفی و اثبات بود تدوین اهل طبق بگوئی است و انچه کلمه نفی منتفی شده در رجع صفات
رجع بطلان نفی و کل حروف منتفی شده اند و منتفی شده ها در ظل اهل کلمه
و همین قسم انچه منتفی شده ارکلمه اثبات در رجع بطلان اثبات گشته و کل حروف علمای وارد اهل
منتفی شده ها در ظل ان خزنه از کسی در نفی رفت در نار الهیت الی یوم القیامة
در کسی در ظل اثبات منتفی شده در جنت الهیت الی یوم القیامة و علو عند ان است
حفظ در انتفاء بگمان نامه که حکومه مالدنیا به او معدوم شده و بالکلیه نابود و منتفی
وحجت خداوند بر مردم سوالات زیرا که اثبات خداوند بر مردم در وقتی منتفی شده از کلمه
منتفی شده و سطاء اثبات قبول کرده در ظل اثبات منتفی شده هیچ مانعی
کلمه نفی نیست و هیچ حجتی از سوالات اثبات — اهالی بروز حروف دون الفین و ما
الله حجه در حروف العلمای مالکه اجمع منتفی در یوم القیامة بادا کرنفی
در علمیین منتفی داده از دون الفین ظهور بالفعل نکنید به دنیا کل ما به الفین

الله و مدخل نمی‌ده انکه نازل بر بان ذلک لهوالنعمت الکبری و ازاین جهه است عبده
چنینکه خود میبینی که الله دوست نمیدارد بسیاری که ارواح انها متعلق باد
میکردد و ازاین است ای جنت مسجدی و معبدی و محلهای دیگری و مطلبهای
دیگر و وقت ذکر دون علیین فرماید دوست میدارد عدل خدا و نه بر انها نازل زیرا
که ارواح انها متعلق باد میکردد باید پناه برد دران وقت از خدا و نه عزذکره تا انکه
از ارواح انها محسوس کردد زیرا که هرکسی که خدا و نه در قران وعده جنت داده بود در یوم
قیامت رجوع بسجع محبت خود فرموده و ازاین است که علو درجات جنت که مرضای است نازل
کرده و باقرار نشوحید او منتذذ دانها نیکه خدا و نه وعده نار فرموده بود رجوع بطلکه
نفس فرموده دانها دران نفس معذب نشده زیرا که اهل عذاب اعظم از حق بعیده و ازاین است باد
اهل جنت اعظم ازاین کخدا و نه وایت باد نیست و هرکاذا نظری تفذلکنه میبینند که چکونه
اهل جنت سبقت بدخول جنت کرفته از اکرچه اکل انان ورق درخت بود و اهل
نار داخل در نار شده مرضای خود بشوند نیکه که از نزد کلمه نفس منتفع شده کرمان ازنی ذمنکشته
و بهان در نار معذبند و مشعر نیستند چنانچه خدا و نه نازل فرموده دیا کلون فی بطونهم نارا ای
قسم حروف دون علیین رجع بارواح خود شده و حروف علیین رجع بارواح
خود و هیچ نفس نیست مکر انکه حروف علیین سوکه ذکر میکند دران وقت ارواح
متعلقه‌ان ناظر باد میشوند و صلوات برا و مسفسنند ای قسم که دور حق ذکر دون
حروف علیین اکر کب انها شده ارواح شیاطین نار مصاحبان ناظر باد میشوند و اکر
استعاذه بجویر از خدا و نه از هشدون خطوات باد میرسند اکرچه بخطور انفس باشد و اکر پناه برد
بخدا و نه و طلب نصرت کند برانها بسبیل از انها بسوی او نیست و نفذ انفس بحر غرور
ظهر ناد بینند زیرا که اکرچه کویا میبینم حروف نفوس ظهور ناد بطلمت میشوند

برنه از نفس و حال انکه مخف اصل ان هستند ان وقت ایان سو بناه نمیبرد از نار خود
الله و مظهره ۴ زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ به اگر داخل در دین پیش بناه
داده نمیشد از نار بلکه این کلمه سو نمیکوید بلکه بواسطه دخول در دین حاکمی
ه داخل در ایمان نشده نمیگوید زیرا ه پناه گذارد نزد بناه بجهت ادبیت از کی
بحمد او در ان خیف بناه داده نمی از نار خدا و نه اگر چه خود حروف نار اسمی کلمه
سو میگوید و حال انکه نفع نمی بخشد زیرا ه بنار بجهت نمی برند بل جز الله نه خدا و نه
در قران نازل فرموده در یوحی به و مغزن فرموده بلکه بعد او و حال انکه نفس
کلمه مخف نمی خوانند و ملتفت نمی شد چنانچه در صدر سوم تفسیر بین کلمه در بناه
و حال انکه کل قران سو میخوانند ان وقت مظهر ایه الوحیت امیر المومنین علیه السلام
بود که اگر بناه ببرد نجاة میابد از کلمه بعد او و این است ه کل الی یوحی
بمظهر ۴ بناه میبرند گذارند و نقطه بیان دیگر ان روز نمی بناه
زیرا که بناه گذارند در ان روز بناه بالله است و بناه بنقطه بیان بناه بالله
حاکمه ارادن ظهر را این سه کل اعوذ به میگویند و حال انکه در نار بالکی
ایه ارجع، به که شناخته از مظهر ای ایم سو که بناه بالله برده از نار
محضی محفوظ مانده و الله این کلمه سو نمانده عدلها از نفس از روز میگوید و حال انکه
نجاة از نیران او نیست زیرا ه خدا و نه مغزن فرموده بناه بخود سو بناه نبرده
و سه برسول سو سه بالله و صی او و سه بالله و صی او بناه بالله او صیای او دفعه نمی
اول ایه با خود نه ظاهر ایه باطن زیرا ه بناه برسول یعنی بناه بخدا است بناه
زیرا که یعنی سه برسول است و سه بالله و صی او بناه بالله است و در بین

رسان کشف شبهه داده مرتبه از بار صانعیه حروف الفبا شبهه داده لشذه از بار الدور
تنزه از اضل حروف قرآن شبهه وحروف سبان الهام شطاره ۲ علیهای ان در
جنت بهشت وردون علیهای در مقاعد خود دان روز از کسی داخل در لکات ادشد
از بار نجات یافته واله تر نخشد او سوبقات در سبان چنانکه تلمیذ نخند حروف
الف بقاس در الف بعد از سردن قران وحروف قرآن حد از نزول سبان والی سا ۲
سرقة العلیون قرعلیهای دینغ ودنها فرصه نهدامه فیاطه ۲ علی سرزق نواده کوحروف
العلیهای دان یذکر بقه لستجی باسه ربه فانه لیعصفه ولدیه لی یذکر ۲ الذاکرون ولله یفلح
ذکر ۲ سمه الذاهی سوا بالقران ذکر الله ۲ اکبر ولذکر الله ۲ اکبر ۲ قبل کره انک لتعصف ۲ اکبر ۲
لعلکم یاباب ۲ سه نوشون الفاظ الخاص ۲ مراد الواصراکه قران کل ۲ اکبر ۲ خدیر نزله ۲ فرسبان
کان مراده ۲ بنظاره ۲ ها لکشف الدلیه دکل ۲ اکبر ۲ شرد بر نزله ۲ فی سبان کان مراده ۲ بنظاره ۲ ها
حروف النفی عنع ها لکشف الدلیه ملخص این باب اینکه ۲ راکبر ۲ خیر ۲ حد در سبان نازل ۲ ۲
مراد ۲ بنظاره ۲ ۲ است بکشف اولیه ۲ ۲ فی الکشفه الی نوبه اول ۲ ۲ بوده ۲ ۲ الی ان نشهد الی
اخر صدا الوجه مثل الکه الی الکه ذکر ارض نشه مراد ارض نفس اولست ودکر ۲ ۲ نزل
میکنه تا الکه میرسد بارض نزها حسنوب بادلت ۲ ۲ ۲

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشهد
نمی شود حاضر از شجه یوم قیامت سوی نمیرد باشد بلکه هم میتواند ما دست سوی نواحی
نمود و عنده حقیقت نخواهد دانچه عنده و عنده غیر از این حقیقت منقضی شود از
یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان الی حین
الی حین غروب آن یوم قیامت است شده از یوم بعثت عبارت یوم عظیم آن قیامت
میباشد که ظهور شجه در آن زمان ظاهر بود بنظر ظهور الحقیقت و خداوند هر کس
میباشد بقول خود در کسی میباشد خداوند بقول خود زیرا که ما شهد شجه در آن
زمان ما شهد شجه قبل از آن نبوده و بعد از یوم بعثت رسول شجه علیه ما یوم
عظیم آن قیامت عبارت بود که شجه حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه و خداوند
داد هر کس حاضر عبارت بود و عذاب فرمود بقول خود هر کس حاضر میباشد
ظهور شجه بیان الی ما لا نهایت قیامت رسول است حاضر آن خداوند وعده فرموده
که اول آن بعد از دو ساعت یازده دقیقه از شب پنج جمادی الاول سنه ۱۲۶۰ سنه ۱۲۷۰
بعثت حضرت اول یوم قیامت قرار بوده الی غروب شجه حضرت قیامت قرار است
زیرا که شمس ما بمقام کمال نرسید قیامت اول منتهی و کمال دین اعظم الی اول
ظهور منتهی شد و از اول ظهور الی حین غروب آثار شجه هم الیوم است ظاهر
و قیامت بیان در ظهور حی لا یموت زیرا که هر روز بیان در مقام لطیفه
در اول ظهور حی لا یموت است ظاهر شجه حضرت آثار
صادر کرده بر چنین حاکم ظهور از آل محمد بعینه همان ظهور رسول است

ی ر نمی نخ الله الکه ا خذ نمود سیدم سه از ابیات فرنیه ح را نشده مردم بحرنی
فرموده نمایه و اخذ نمود سیدم نبیت الله الحمال باد و تصدق باد و حاجی نمود
برمکس بخشیده در کلوصه سیدم خط ه ر نمی دلل نسبت باد و اظهار سیدم میکنند
واوسولوحق در جبس ناکوس کس میکنند و حال انکه در فرمان خداوند کل
وعده سوم قیامت داده زیرا که ان لوحی نیست که ای حض بر خدا مشوند
حوض سر کی حضرت باشد و کل بلقا ایشان مانند مسک دز حض لقا او باشد
زیرا که حض نهایت ادنی حکمی نیست ولقای او منصور نه دانکه در حض لقا
محکی بیت رجع شی ء ابایه بیت و خداوند طلی سبیت خود قرار داده که
کسر حوم قیامت حض سر کی حضرت شد ارا قرار بحوض او دارلقای او
مستبعد نگشته دلسوخ عمر زیرا که یوم قیامت لهتر بیت ارا که سنی ماهی
انقلابندی میکند زیرا که مدت ای سنی در یوم قیامت ظاهر شد
نمود ارا در دست و حضرت سیدم ارا در ادل ای ظهور ما فرای ظهور اول
خود نمی حضرت خواهد شد ادل ای ظهور ظهور ی بظاهر است رجوع
که نمی ان نفس مناقضه در ظهور اول بیت ای اول بان شخص رجوع نموده
وطول لیل خود سود در یوم قیامت حاصل نکرده صانعه حضرتی ایران کرده ضرار
در دست و حضرت سیدم ای ار سیدم کسه و در یوم اخر نمی حاصل نیست ظلم
هر غیر سیدم ایران نشد حاصل ای ظلم، طلب شود نه ای نبی سالف ضرب
نفس ضرار اول عمر با ضعف کشد و جاهلی نموده از ایران رضای خدا و اخر
ما ایمان محمد سود رضوان سیدم نخواهد اشی ر نمود حال که ظاهر شد بعلمای ایران

که اطلاع از کلمه رسانیده ما بیشتر صدای سوم ما ثابت بیشتر عرض مرضاه نمی‌شود
در حساب خفه نمی‌شود اما حفظ سوء ظاهر میکند در حساب خفه افتراء است که صلی
شده قائم نمی‌شود در حساب خفه نمی‌توانید هر کسی که صوتی در دور باد و صوت
نخداد نمی‌کند و اما لغبه میکرد و اگر ما هم را رضی نمی‌شود باز در حساب خفه ما
اهم رضی نمی‌شود بلکه مراد اسلام حق می‌خواهد هر خوف وارد او در اسلام
نگذرد الحمد اهل قرآن کردند و تمرین لیل حدود سوء ظاهر کنید اگر الحمد حق
بیان نیستند در حق ظهر رایات او گفتند اله ربنا دلیل نزدیک به اصدا
وان هذا ما وعدنا به و مظهر نفس کلیه نمی‌شود شیئ دنیا که مراد است اطاعت
او گردید نمی‌شود ظاهر کرده ایم والله لایق ذکر نیستند نزد خدا از
ترجمه رضی کرده اگر نبود مظاهر ربوبیت سوء محزون نگذرد
حفظ رضی شده مثل انکه حفظ ارشدم دعود مسفر ماند حلی بیان سوء
وحال انکه در ملکوت نمی‌حصور نگذرد دون اسلام حفظ ان سرعت
کنیه در اجابت خدا و تصدیق ما راد که او است اجابت و تصدیق کل را و لیکن بشر از محبوب خود محجوب نگشته حال اگر از ملک ام اسلام
ما در کتاب الاحکام بعینه حواله کرد دلیل اهل حق در حق سعی در اهل
دربار متعهد حواله کرد و حال که کوه است محل نصل الخطاب در اسلام
حدیث و کل بیان رضای او میکنند انکه مسکنه و بر او راضی شود

خونه نمرسانا و نبخشد چرا که میگفتند موت حیات و مشیت انسان خوشبخت آوشد و باطل شدند
و نکذب قول انسان سرد صدا و نظار شد و همای قسم تا آنکه ترتیب کتاب منتهی نکنه تا آنکه کتاب اولیه ای
لسک آسه بود سر آنجا حرف سو علم ان زمان مدد آسه نازل شد و علم صبا میکند از آنکه کرد و نه
ذکر نکنه و حال آنکه شب و روز میکنند حان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکنند و از اظهار
دی آسه م میکنند و علم حق سو حق صدا و نه و نسبه متقطعه حود سو نسبت صدا و نه آنچه
صدا و مرا سرای او در ان معدوم میکرد و حال آنکه نقسها انها سرا کنا صلدن
بعود زیرا که از روی ایمان بخدا نمیکشیدند این است نمره علم الله عمل در کتاب الله و اکر سو
تصدیق از اقرار حق مخلف نمیشود زیرا که اقرار کند حادث است و از شئون بحق حق محتجب شود و نار
موقنه است که در یوم قیامت نفع میبخشد کل سو لعدازان در سرزخ الان مطلع آسه سمی بحق و انند
المراد تا ایبر نفع یعنی النطفی زیرا که ما مر الموقوف یعنی الناس بعد موتهم و در کاه
ما تکلف به الناس لدن بعد موتهم لعدم نفع علیهم الا بما دان ما هم به بعود و لذا به ان لم یعمل و نکسر
کسی در بحر موت سر نمایه بحیات ما لدنها نه ما لدنها نه مدد حفظه می نماید مدد آن در زخ ان رسول صدا
میت شده بود سیدیه کل شئونه و می ها لوی بحمد در زخ می نفخ از عالم بحر و کرفته تا عالم بکنه
نفر محصی دنار بحث است و کل شئونکه در بحث است می لوی بحمد در زخ می نفخ از عالم بکنه
الی منتهی التحدد از سوی شئونه انسان و جنه بنوت بوده و اول میت بنبوده و ثانی میت بوده و اول چون
میت نشده تا نی نشده در نفر دنار چونکه میت نشده تا نی نمانده در انسان چه امر و زنطار را
نمره میت شدن سو می که چیکونه در ان ان محسوب است بر د صدا و نه د طلی سو می اد بلکه
از نکسر انها بحث کل مومنین امروز و نمره میت نشدن دون سو می بلکه ذکر سرا ان نسبت و از
نکسر ان بحث کل مومنین امروز و نمره میت نشدن دون سو می بلکه ذکر سرا ان نسبت و از
نکسر ان از انسان خود ان رضی نسته نها بی نسبت بلکه بنوت سجوبه از نسبت خصوصیان زیرا
که امروز الی سر نسخ اول دون حق نکوینه انچه در اول کفته شد نسخه نبوت سجوبه و ولیت تقیت از صدا و نه

کل اسماء و صفات و لفظ محدود مکنی که کل بر کل اسمان واحدا اگر در این ظهور رسولی نیست
در ظهور اول الذی مقرب هیکل دارد برای رسول صادق و مکنی کل اسماء و صفات
اگر بخواهی بگوئی انه سلطان عرش در رتبت اوست و خلق سوی کل از عبد او سلطان
و حال انکه سلطنت نفس او مقام است از آنکه معرف کند که این سلطان را بگوئی
انه مظهر رتبه و مقام او اولیه دار در ظل عنایت او که بدرک آنکه مادرات او هستند
معترف شده و حال انکه اقدار داد او مقام است از انکه معرف شخص بالای اقدار را بگوئی
انه عالم عرش او لو العلم چه نسبت بین او و این میکند و حال انکه مقام است علم دات او از
اقتران علم این علی را بگوئی انه دانای عرش او لو العلم بسیار در ظل علم او صحیح
است حکومت و حال انکه مقام است حکومت کینونیت او از اقتران عطا را بای علم او قبل او
و مثل این کل اسماء و صفات سوی بعض خلق مثل کنی در عبد در جلسکه در عالم است
نسبت عالم الله را که در برابر نسبت ملک قادر الداد زیرا که در هر ظهور رسل
ایکه مستدعی نام ظهور رسل شوی اولیت صاحبه اگر بطرکنی از ظهور اول
اول ما شاء لا یعلم الا الله و اگر بینی نفس الله و مشیتی عارف شوی بمظاهر الوهیت
الله از برای ظهور او در مشیته اولیه ما شاء زیرا در غیر این در امکان محلی نیست برای آیات
مفرد اول سید اسماء علیه السلام الهی عظمت با خلق الاثار و تنعدت الاطوار آن مرد در
متران متوقف اتی فی کل شئ حتی بدا بحیث لا شئ زیرا که این است. نمره وجود کل شئ کل
کل شئ سوی نام بمشیت اولیه بدانند و در اخ شئ بسیار حفظ نکنند انه ظهور اسم سوی بقدر مشیت او
شئ که مستحق ظهور شئ و اند نسبت ظهور بکل شئ اسوا است زیرا در یک نوع ظهور
ایات اسم است و از همان مبدء ایات صادر شده در سوی نیز در دون ان هم
مالکه در سوی است مازل و شئ دانست این ظهور مای دون ما دون نیست الا بمکه این

ما مدعی است الموجود است ما مدعی است الربانی مرکب است از ذات و اسم و رسم و صفت بدانکه این
لوح در بدایت امر بجهت یکی از علمای فرس نازل شده و در مسئله الربانی بعضی عبارات
واقع شده که مستلزم اوهام بعضی نفوس گشته و سبب اضطراب و اضطرار گردیده
لهذا این کلمات علیا نازل تا کل بدانند که مقصود از این کلمات چه بوده و چه نبوده
و اویه و ظاهره و باطنه و کلا ورسه و سائر جهاته دانه حق است علی سلطانه
و بالجمله سلک مذکور منزه و مقدس از کل ذکر و ثناء و مبرا از کل نعت و علو
لم یزل به کان الله و لا احد غیره و لا ابدا احد و لم یزال بذاته لذاته صامدا
دان ما دونه خلق له مرتفعه به و انه لم یزل و لا یزال غنی عن العالمین و لقد لا یکون غنیا
عن ما دونه و مستغنی و انه بذاته لذاته لذاته کان و بنفسه کان ما یکون
و کما ذکرنا انه کان علی ما علیه الان و کذلک یکون مستغنی عن جمیع العالمین
از برای هر ذی حقی در صدد امکان خود بقدر و کل منتهی میگردد در هیچ ظهوری و مظهر
ظهور او جمیع ما خلق بامر او خلق شده و ظهور او ظهور کل و جمیع اوامر او فرع امر او خلق
کل از قبل و بعد بکلمه او بوده و هست چنانچه مظهر الوهیت روح ما سواه فداه میفرماید
انچه در ظل او محشور میشود مرد نیست او بعینه همان است که در دون ارض انچه ظاهر گشته و میگردد
مردی نیست و همچنین کل مرات بعد مرات بدیع بدیع از بطون او الی ظهور او
و کل ارواح بکلمه او خلق شده و راجع میشود بسوی او و همچنین است در ظهور قائم
اجابت او نماید و فرار بر او حرام است و کل ارواح دون او را خلق نموده و میکند
ظهور او همان است که کل ارواح دون او خلق شده و خلق میشوند و کل در ظل او مبعوث شده
و ارواح جمیع کتب الهیه در ظهور او مبعوث شده و خواهند شد و ظهور او ظهور کل
دیگر منحصر نگردد بلکه کل در هر مقامات خود مستند مثل حروف که در هر کلمه الفبا

ان الفقیر حق میکند درویش هیچ بیش از صد خلق کاوز ملکه مشد ره حق که بعلی کلی ملک دل برل
حلی است درویش حق بعلی کلی ملک دل برل حق است درویش حق صدل عالم بوده دل برل
صدل است واز برای او ملکه وصد نلیت دهیچ بعنی نلیت حق درویش حق او خلق
الا انکه خداوند عالم عز سلطانه او صف نایه مدیکه مسجی وهدسی وصوفی دیکری
حق داوسو وسیع ساخته تا انکه محل غلبه از حضرت واقع آنچه از رحمان صادر شده
وبقدر بیش نخواهد دید حق بعد از نبوت اکرمی بوده تا بحه خداوند رسان نازل فرموده الی
ظهور او حق اول ظهور این معمول نخواهد بود بمثل بعضی سکه حق اول ظهور این امر
بدون ایمان بسان قمص رفیع نشده حق را که از جنت بر ایشان نفرستاده تسم اکر نفسی
بعد از ظهور بی بخواهد بهمه بکوید بلی تا انکه بشی ع کند بر انکه او حق است دیکر حق نمی
مرت نمی شمد بقدر دکر بیش از جنس دنیا حاضر شده حق دیکر کند از انکه از راست
او مهیا شده طوبی از برای کسیکه قمص رفیع بحق دموی علمی بنظر آید دلکی او باشد
او بهت موجودین وانچه در بیان است واز برای قمص صادر از راست موجود ومنتهی
نلیت کم بل اهل جنت در جنت استند الی شاء الله مثل انکه اهل زمان در زمان
والله وشاء الله در حق ظهور زمان ظاهر زیرا مشیه بقطه بیان شده ظاهر مسکر دد
واهل بیان در زمان خالقه الی وشاء الله واتی ظهور بی بنظر آید مشیت بر داد او بهیچ نابت
وصف الحمله قبل از بعثت رسول الله در جنت بوده اکر بحه خداوند نازل فرموده
وصف بعثت حکم نار میکند بر انکه دا کر در ایامی بعد از ایشان مبعوث بحق وشاء الله در جنت
او صد سنه حرار سال بحساب نیامده در جنت بوده دیکر بیوان دانچه بیان در
او بهت در جنت بوده الی وشاء الله الوقت بهت که یکی از بعوس ان موجود بحق

حروف تهجی معنی دارد و در هر صداء از حروف تهجی نازل فرموده مخلد دانی است فرضه
که از اسرار او مثل نیست الی یوم القیامة و هر که در ای فرمایش او کند و در تجدید رجوع باو مبذول دارد اگر سوی
بهت روضه است و ریاض جنت داخل شود و این است عهد ثابت از مقاعد نار صاعقه در امان
باشد و در نزد او بوالعلم حکم نماید بهت اگر موسی مرا ضمیر نشنیده از قطع رضوان عزت کرد
در یوم دیست نادر نبیه عز و جل و الذکر را رضی نار مبذول دارد باو خداوند جل و عز و مراد از رجوع
الی هو و عرضی مراد رجوع اولیاء الرحمن بمظهر نفس او و مشیت از برای او بوده و
نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان هو کل ما یذکر به هو هو و هو لله الخلق و الامر
الرضی و الکبریاء و ما سوی الله هو الله هو الملک المتعال الباب الحادی و العشرون من ان البیان فی
ملخصی ای ایکه کل بسوی صداء نازل فرموده مانچه درک نفحه نازل فرموده از اول الی آخر علی
مفعلی لحروف انها بهت و دون انها صفعلی لحروف انها بهت و در نشر اول مثل سبعمائة الف کل در یوم
قبل مبعوث میکرد و بعث اخری مذکر می نظر به هو بهت و ان روز زیرا که اول مذکر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مقتدای فرقان و بیان بوده
گذارده در یوم دیست مبعوث میشد بکسوه و ذهبه و فضه و لئلا در دیس و شیخ و ضعف
سلطنت فرماید صاحب فرقان و بیان بعینه او هست در هر فرقان و بیانی حکم کند او حکم کند مانچه
قبل و حکم او بقول نقطه بیان بوده مثل در صدها زده شده تا در کل عوالم کل درک نمایند
مقتدر و ای کور حروف حی قرار داده بقول نقطه در آن نفس هم از نفس خود خواهد ای حروف
مبعوث میشد بقول نقطه زیرا در خود قول او خلق نشده بلکه کینونیه بعینه و حکم قول او قول هو هو
هست در حالی قول کینونیه نشده بلکه مکنون و مخفی و مستور است اگر در علمی هست تذکر حی و اگر در دون علمی هست
بدون او زیرا خدا که در آن رسول خدا قرار داده کل ما یسئلون ما هست در یوم قیام او و وزد
روز بعث قرار بهت کل باو مبعوث و تا هم مشیت در کل ما هست در بیان بعینه هست حکمیکه
کل بر حول او کل مرتفع صاحب حلی کل بر علی و اضع و مرتفع حقوق کل هم بر علی و اضع و مرتفع

Provided by the Afnan Library

نفسیست بهم اسناد چه مخصص حکم باشد مثلا اگر رسول خدا در قتل کل هائی الارض سوء تصرف بسیف کرد
احق بود از مقدّک او باد دای بوده تمسک خداوند کل شئ ح کل میکونند نه بخلق والدین
دهم حصل اگر مرا بظاهره بهم تصرف فرماید در کسوبات کل شئ احق است اگر کسوبات ایشان کودکان
دجال اکبر اعظم از ایشی است ح نظر فرماید بکل شئ زیرا ح کل شئ ناظر بخود و فضل او بوده
داد است خبر از کل شئ بنفسه و مفتقر الیه و مت بذاته نمره ای باب انکه در وقت ظهور اگر حکم
فرماید کل عارف بحق او باشند حکم دیگر در حق او ذکر نمایند واحد سوء نبرسد ح اگر او در امر حکم
کند دکر مالکیت شئ نزد او نباید زیرا که او احق است از او بنفسی او اگر چه بخواهد حکم فرمود
الله بحکم بیان تا وقتیکه بجوارید مجدد فرماید عهد خود بسو در بخلق کل شئ ولی اگر تکلیف مایند مالله
بحکم بیان ارت میبرند ح بک قبراط هر یک حکم بهم در حق او در بیان و اگر برد خلاف او
خداوند خفه نموده حالیه اگر او وند رسول بهم فرماید حال او که در قرآن نازل شده او وند ای
نوع عمل نموده شکی نیست ح ای حکم حکم قرآن است اگر چه او وند ذکر فرماید زیرا حال چیزی
نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد خازنین بحق او سوء است اسمات استحقاق او دلالت
استحقاق خلق فرح صیا میکند که ذکر شخص کل باو او در تحت صلب حکم میکند داگر بفرماید
از انها که در مقعد خود نماز میکنند مالکه فلان نفس احق از تو است پای منصب قبول ننموده و دلیل بان
اول او اظهار ایمان نموده حالیه بودن یک مسلمین باو در رضا نشده دالذی کم در فرح نمی شد ای ان
استحقاق خلق وان است استحقاق او ح در افتده که ایه توجیه حکم که است اگر او فرماید بانه اخوت
احق از اوست از نفس او باو حالیه در ظهور رسول بهم ان ایه توجیه حدث ح قتل در افتده بوده
مرتفع شده ایه مرتبه در قرآن نکل افتده بجای فرموده اگر احق نبود بان ایات چگونه
مرتفع صرف شود جائکه در ای علو عبه مالکیت خود سو ان نسخ اظهار فرماید مانتفع
براو چگونه لدین ذکریت دهی قدر حفاظ نمی حفظ نمایند حد خود سو دانسته بلکه ذهی رنجانه
بای که منسوب باو کردد اگر چه بنسبت کل مراکبیت ها مثل کل شئ ح عن کل ان است
که او بهت مالک کل شئ نه دون او و اگر در ظاهر رتبه او اختیار نکنند در غیب او ثابت و محفوظ است

حاصله ای مطلب ظاهر و هم بدایت اگر حروف الفبیه بحذف قافیه الی ر نکنند و در ظل او مستظل
نکردند ولی بنسبت خط بنقطه الفبیه معنی اخیره و هم جنبی قبل قبل او الی ان ینتهی الامر الی الاول
الذی لم یزل اول له و بعد بعد او الی ما لا نهایة له فتدبر ٥ مثلا کل شی بعینه و هم کذلک بعد ما
ذکرا ممتنع عالم لکن هر قبل به ذکر الله تا منسوب الله باشد الی ما صار الیه مراد بقوله خلق الشی
ان ینطق به دون خود الحق منحصر ای ناب الکه قول بنحو حضعف مشابه نمی شود بقول او بدون امر
از مملک زیرا که بقول او کن یکون بشر خلق ملک در مقدار اگر بکلمه بوده ان شجره در ظاهر
قرآن بولایت امر المومنین علیه السلام حق ان ولایت نمیشد اگرچه هر دو ان ولی بوده و لی
صبغه ظهور از قبول او بدایت دران ظاهر نه قبل از ان ظهور و هم قسم دون حق از اول نار کینونیه الی
رفع قبل او خلق نشده که اگر نمیشد ان خود او دون حق نه دران ذی نکون بهم رسانیده نه دران
جاری میشد ان آیات که نور و نار هر دو در حول کلمه او طائف انه و هم قسم در ظاهر بیان اگر
ذکر اول نار نمیشد کی خلق اون میشد و هم قسم در نور اگر ذکر نمیشد کی دون ان ثابت میشد
و نقطه کل بعد از غیب شجره محب در قرآن چه قدر الواح نار امثال جز ذکر از ان نبوده
و از قلب لسان چگونه ثابت بدایت کل از ان در نزد کل ظاهر و شبهه از برای او که
نبوده و نیست که اگر بحرف علیین بکلمه فرماید نفس کلمه در صقع خود خلق میشود یا که بحرف
خود انشو فرماید از روی صدق و خلوص دل اگر بحرف دون علیین بکلمه فرماید بعدل او در نار نفس
کلمه حلی میشود در صقع خود ٥ فتح صب میکند از اسحاق او که ذکر نار بوده و در ورد از ظاهر
حق اخ فضا عطع نمراز برای اهل ان ظاهر نسبت ٥ ملحوظ لحظ ظاهر بمثابت دون در اسحاق
او نشو ٥ اگر نشو کلمه او بسوذکر میکند و در نزد ذکر او خلق او میشود و هم ان نار میگردد
از برای اهل ان ظاهر و اگر مردم ندانند ٥ چه قدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حق
نشود و هر چه کل با و توجه نموده ٥ دون حق نزد او مذکور نشو ٥ حکم بر او نشو و نار
نشود و هر چه کل با و توجه ننموده ٥ دون حق نزد او مذکور نشو ٥ حکم بر او نشو و نار
نشو دران ظاهر ٥ دران مردم اهتدا کردند حال چه اول ان ظاهر را کل اعانت نموده بر انکه
نزد شجره غیب انکه لدیف او بیت ذکر نشو ذکر نار نشد ٥ محجبی در او محدث کردند و حلی
او بذکر او مذکور و الله جل جلاله منزه است از ان حرف نار و سوگند ذکر نمیکند و حال انکه

انکه ظلم ورزد نالسه تحلیل نموده بلکه همسکه ای در مسجد حق ندارد حق بیان لسنه عمل کسب نکرد
حلی وجهه او مانس حسنه والی یوم القیامه کل از او نبرد جسته و در نار نفاق خلود نمیکرد
و هیچ وصف اعظم تر از ای نیست صدور ظلم از حق اهل ان ظهور کلمات هیبه اضافه نموده
و حق کینونیات ان باو لیست مثل اکه نازل فرماید ایه بدون ذکر خصوصی و امر مخصوص مثل
انکه نازل فرماید و نه ملک لسم است و الارض و ما فیها و هم کل ان در ظل منظر ظهور در بیان
بهم میرسد که دلالت بر ای نماید بلکه الی ما لانهایه منظر در ظل منظر الهی میرسد همانکه شبهه ای
به در ان معدود نیست و حال انکه منظر مراد الهی از زمان ظهور تا ظهور در انچه ذکر است
اسماست که در ظل مرایه ایمان محقق میگردد و اگر امر حاضر باشد که کل منبعث ان شود
تا یوم قیامت مثل فرض غسل یا اوامر مفروضه دیگ ای نیست و کلمه او خلق شده و نمیشود
کلمه کسر نیست زیرا که در او دیده نمیشود الا به دلیلت خط به حاصل شده و بر او وارد نمیشود
دیده محسوس و نه مسه ای دیده محرف نمیشود الا به اجلی از او و فی نفسه و بعد دلالت
ظهور و منظر به نفس خود به هیچ قضا در حق او و کل اعلی تر از ای نیست و در کشور نازله
در نزد او نشئه صیغه به حلق نازل فرماید دیگر بسی نقدر کینونیت خلق از منبع جود او زائد
دیگ او سوگرفته و در مان الظهور بر بعضا او مشتبه باشد اگرچه بایه وصل باشد که ارواح
معلقه باو لایه در حق ان ظاهر خواهد گشت و در صدق او به صدیقا لوجه یعرفون الباب الباب
و الواصل الباب مزان البیان و نزله طائف حول قول نازل به بمثابه طائفان الف لف و نزله
طائف حول قول محمد رسول الله و منزل به علی مراد او در نزله طائف حول قوله حین ظهوره انچه
ملخص ای باب انکه منظر بیان نیست الا بسوی منظر به زیرا که نجم او در نفوس او بوده و نیست
صاحبه منزل او غیر نبوده و نیست و بیان و موضوع بیان مشتاق تر از بسوی او از بیان او حین
صاحبه قران و ارواح معلقه ان مشتاق تر بوده در نظر و منزل خود نجم او سوی منظور نظر
در انسنه دلیل از دو روز قران صلوة سبع سنه بر حسب نه که او سوی قبله ذکر شده و
بیان نموده و طلب نفوذ میکنند از منزل او از او در حق

الباب الرابع في الواحة الثالث فيان ما يزال به عليه في الدرجة الكلي اعظم واعلى من ذكر صيغة
ملخص اين ما الله در هر ظهور شيئي از بقاي نفس ظهور كلي ان اهم منفعتي تر است از كلي نسبت او
بل اول نشأة اولي و ثاني نشأة اخري عنه و عنه اولي الدرجة محقق است بلكه نسبت اول الدار الرابع
و ثاني الدار الرابع ثالث و ثالث الدار الرابع الي ما لا نهاية له لا بل منها الي ما لا نهاية
فصل رسول هست هر علمي ايمان نزد نفس فيان هست شركاء نسبت و احسن كم در ظهور بعد
دون ظهور بعد بعد وليس لدون هست مرضيه دلما يحتاج هست في نسبت طولي از براي نفس در ظهور
مقتضي نص حديث علي عليه السلام كه روح القدس في روعي القاها عن روعه داني كه هيچ نفسي
الباقورة و مراد كلي بديعه از شيخ ضعف است در نزد هر ظهور و اكر شبهه در اعظم
قران نزد اولي الدرجة هست هر كل الف در ظهور بعد اهم شبهه خواهد ماند و نسبت ظهور بعد
الي بعينه ظهور اول نسبت اشرف و نه كتاب اول الي ايمان كتاب اول نسبت اشرف الي آيات كل در حيات
امتنه صدرت مي نمايند و الدار الرابع اظهار از هر شيء است و ان الي الله المنتهي و الرجعي و الدرجة

الباب الخامس في بيان الواحة الثالث

ظهور منبعث و هر ظهور ظهور جميع ما قبل است
ظهور است جزئيه در ظل او ذكر مي شود مثلا
الحمد لله رب العالمين ظهور است و جميع كردد
در ظل ظهور رسول است منطبق ميكردد
و هيكل قسم است نسبت بعد بعد
و هيكل قسم است نسبت و احسن قسم است بر كل
و هيكل ظهور از براي او نسبت الي بعينه بر كل
و هيكل در ظل ظهور ده و حق عليه ان يلتفت نفوس است
و مي بعد و ان كل له حق مفصود

فيان منفعه المربعه فوق الارض اذا مازي سرفع وان كم بازي
بنسبت و الدرجة بديع ملخص اين ما الله كه از ازاله ظهور
شيخ ضعف محقق نه اما اول است نسبتا و نهايت
اين اول است بنهايت مقترنيت صعوبتي كه در منفعه
و نفعه له محجوب كشته لدي به آنست كه از قبور اجسام ان نفع
مبعوث فرمايد و حين بعثت منفعه در رجع بازاد
ميكردد اكر اذي از براي نفاي فرمايد عين نفع و الزمان
له الكلي و الدرجة منفعت بيان و كلكم ما يريه كه ليست عين منفعت
و كل كم كل شيء ليس ما تعقلون ذلك منفعت و ما كلكم
ذلك ما كلكم هست و ليس ذلك ما ليس هست از براي كه اذا
حراني كه دليست ممكنه و نكذره الا هست و صحيح است

كل ما ذكرت ما ذكرت و ما لا يري ما لا يعلمون الباب الثالث عشر في الواحة الثالث فيان ما ينبغي

منسوب بادلست و هم چنین نزدیک که براو مشتمل است دلیل شد که منسوب بادلست
دلیل صلی نشده از الله از برای تفاعل به دلقا مثبت باشد بلکه مفعول اوله ذکر در بادی
او بشجیت و شجونه باشقدل کسر مست زیرا که شدت او در هر حال مثل کسی است
دشمن بادی او مثل مرایا که در او عکس کسی ظاهر است اگر ذکر لقا در خواب او کند
بواسطه شیخ ابوصد سبب است که از او بست در او دالله اطلبوه این آیه حاصل نیست
الله براو در کسی لقای بشطاره ۴ سو در ک نمایه لقا به نسو در ک ملکه وفاز
بلقا از سه اگر کسی بادی دالله ناظر بوجه خاص در صفح هم این بلقا
نارسیده دلی صه تمز از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بمالد لبالبه
بهتر بود از انکه شجی بدون ایمان بلقا اراده اوله در دشت اوله مثل سجی کسی
در حضرت دهمان قسم الی مالله الی افق الوصد حکوه منوان مقاتب کرت مالقا
قص نمی لقا باسجی در حضرت سو اگر صه او نیت الراد و حکات ملکه الدار اراد
دلی بهداشان الرسکان عند ظهور الدان دشان الحدوث و عنه کیفان القدم
و در کسی لقاب فی بشطاره ۴ سو معرض بلقا به ۴ بالکه از سراد
مالکو باشه نادس دشانی در لقاب اد بالکه مالو صفه بست دهه اد سو
نشنخته دلدق فوز نباشم و در کسی در صه صحح نابه در حضه اسقاط
گفه نمی وز بحوده که توانند او سو شناخت مانی که بحوان او حکمی بیاکر
دا ـ ازل حکوه عملی کان ۴ عما بصرون القابلون لسی عظم دلقای اد عما در
ادراک دی علی الکرا الباب الله یحی الی اصه الله لب قران ما فالق الاصر الذکر فی البیان ملخص ایمان الله
الکه اسم مشیت سراد دا حق نفس از در شی در بیان بست اسم او در صح منعلق در اسم به معلق در شی الکه دا
او بشه و کل الیه در بیان بست دران الله بست لوانزلنا ذلک البیان علی جبل لرایته

Provided by the Afnan Library

درمان شجیت بود و همینه کل حروف علمای بدان راجع و شخص مظهر است ادل جنت
درسم اعظم ظاهر و بهیت باطن و کل دون حروف علمای راجع و شخص بیان اول در بیان
در ظل ای سم مستمد در فنا است و اگر مدت لنظر بسط نامه کل ضرور و در کل مظهر است
و کل ظل افک سو و در مقابلت ماهیات صاکه هر روز در نقطه بیان ظاهر و حل در نقطه فرقان
لا ریوده و هیچ عنف از بیرا بیان و نفوس و مسمیان اعظم نیز از این نیت صدور ان ربع
نکنه در صدا ظهور در مظهر است الداد و الله ظهور رفت شبهه نیت صدور ان ظاهر
است و ربع علمی در بیان الداد صاکه هر در کس در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال انکه
نقطه بیان یعنی ظهور نقطه فرقان است بنجو اشرف بلند و کل مراتب نزد او است ظاهر
است دلیل از علمی ظهور است که محتجب نیست و از علمی نورانیت صحف مانع صاکه امور
کل مظاهر قرنه منقرب است الی سنه دخ از ارصاد او ارادهٔ نفوذه چکونه ظاهر نباشد
و این است حق البیان و کتاب مقدس الهیه در مظهر است و الکتاب حق نفوذ ربع کل مظاهر
ان که مستجنه در ظاهر است مظاهر نار او هستند صدور اولی صاحی ماهیات نایه صلطان بیان
مظاهر اسم او است صدور و ملکه الچه ملکه و هم صاحی مظاهر غنا و صدور سبع
دکل شئون محدوده صانچه در نقطه بیان هم این مظاهر اند ان که در جنت است صلیه صدور کل
ملیت الله ظاهر او دکل باد میکنند الکه ملکه صه مظاهر خرابه چه دلها دلها حون محبی
شده از محبوب خف این است که در نار صحا مخلده دار عذاب محجوب صحف مخلده
هستند اکر در سلطان شئ مستر ضی شخص او است صدر حسن و اکر شئ مسلک شخص او است
صلکه شئ زیرا که در این ربع ملیشخص الکمی مثبت که ما دامی سلیت او شئ
در است ما بیشخص والداک صبع شخص عدم کف است بلکه در صحف کلمه عدم هم بقدر ذکر
عدم که بعض عناد و نیز است محجوب است الرباد و الدایم هم ذکر نشد این آیت

عنصر فیض رسول ہم اللہم ایا حق ای کرتا کا مست نہ ای است کہ در حضف ارکن وسط
مال سوت مدع کنز بلکہ ظہر راو در رتبہ طی طی مدکرد و در رتبہ ما ١٨١ و در رتبہ ہزار اسم او در رتبہ
نازل ر نفوس ای است کہ از او کنز منفوص کرد و بر او ہر نازل ابہ زیرا کہ اکبر الی مالد نہایہ ہر
در مقام نمس واقع نحضہ صاد روی مالوت ما در حبہ ار روی الماس ما ار روی ملوز ما ر حاصہ ما بلکہ
منصور است در او ذکر مرتبیت منعکس مدکرد و از آن نسمی مدا بلکہ شر بر او ذکر نحضہ ما از او ما نص
کرد مدا بلکہ ظہر رسول ہم لعد ار رفعت صلت سہ رسی طول کشہ اکبر اظہار نبوت منضوضہ
ذکر ہم ای ہم صلی حسنہ مدکرد دلی از او چیز ر از او منفوص نکشہ و در کنز مدکرد او نہ
سنہ اکبر ہم اظہار نبوت نفوذ نمود لعد از اصل منفرد ما نفوذش نحضہ در مہلت دلعد از آن
دلعد ر ان شرف ای است کہ کل از حود نغط حضف منوجد مدا بلکہ از یحی حود او در نغط
منفوص کرد ما بلکہ بر او منزہ نحضہ و ہمان قسم نکما ر شرقہ از آن اکبر مالد نہایہ ما ع طور
صوت ان منضور رنفت نوشتہ نحضہ دلی مالد نہایہ ما و حسنت شونہ از او منفوص
نکشہ و بر او منزہ نشدہ داو ہمان قسم کہ بود صوت کبر الیک لحضہ ا صاد اسی منفوص
ی صد ذکر ع انہ لمان ع کل شی فدیر ا الباب السابع الواصد الثالث ما در البیان و انہ البیان منفوص ای
اللہ انچہ در میان است در ایہ است کہ بورده اسم ذکر نشہ و در ظل ان ہم بورده حرف نفی ذکر نشہ و کل شی ضد رجع
بہیکل ان ی سکرد اکر مدل بر آنچہ است کہ در کما ادہنای حسن ذکر نشہ اکر چہ ذرہ طبیعتہا ی دار مدل بر نفی
است و در عالم یعنون ذکر نشہ فطوبا لمن یری ہی بر شیخ لک الدنیا ع یحی ذرہ دبگون لک الدنیا منفی نظہور شمس عظمہ
و محقق کل ما لذکر بہ اسم نفی عالد یحیی لغزد نس رفتہ ذلک بسط السان من ذلک الظہور و شبہ الدلیلہ من کل ظہور
دلعد ر نفس ی نظہر نہ ہی ما یظہر ما ذی ربہ علیہ بر نفس لہی ما و بر الد ابصار ما ما کنا ع نفس لم یطلع الد بسعہ و لد بعد
الد بنفسہ مدا نمی نطلع ی کما الد فلدہ ی بقا للہا ی و ہ ہ ہ ہ ہ ساز حضہ بعکس ی دون ی ہ نفر ذلک القمص
فر علود کرہ دیکہ در بسہ الد ہ ی مد دلی لوسہ بر ض الموسوم الباب العاشر الواصد الثانی
فران ما نی نفت الد بہ نی الد ہ الد ولی ہیچ کہ ہ ہ الا قول ہ ع ر ج ف ذبرا ملخص ای ہ اللہ یوصد ای در ما مدت از ای
ذکر نشہ دلی بلبیانی ہ ہر ذی روحی نفت کند این است ذکر ذی روح ی کہ در مقام نبوت نفت ما بہ
نہ در مقام ہیدہ ہ صفام ظہور کما ہ ہ ہست و از ہر ای او ہ ہ ہ و صد ہ ہ ظہور ہ ہ ہ

وسطرنج دیگر دیدی در طاوس دیگر و نبوده در نسبت زراه هر یکی محدود در منع رفع
منفصل بعضی صفت مبتدا و الدر مقام اللده لدر سالله و الحمانه لله الحمد و الله اکبر و لیس و لوانا کل
لعابدون اگر نفس هر وزن نظر آرا دل ظهور رسول الله صفا و نفی نسبت ان ظهر بوده در فرقان
انچه که بود نسبت الهی رسانده چه ارض و چه ارفع حق از بحر ظهور نستعلیق که ای آیت کل
با و نامی است و مراد از ایه ادا لنفس او بوده در فرقان و مراد از هیکه کل آب از با اسم الله بوده
٤ و هم حصی در سان نظر کند صا که سوی الله با و سان بهم رسد بنظر بنقطه سان مخفی شده و مراد از
ایه صا کل در اولیت او است زیرا که اولیت ایه بنکوئی ان ایه دا است با اسم الله در انکوس طا ان
با مدل برا و است الهی قسم صا الفاظ حروف بنقطه مخفی شده و تکثر بهم صبر خالی مانده نهایه
الهی قسم اول رفع کنوت ان سکون مبتدا و سکنت و هر کاه ذکر او لو الله شده شهد مراد او ظهور
بر کلمه لدالله الله بوده و هست و هر کاه ذکر او لو الدرواح شده مراد او لدالله سر رسول الله بوده و
و هر کاه ذکر او لو النفس شده مراد او لدالله ابو عبدالله الحسین شده و هست و هر کاه ذکر او لو الله
ابواب بوده و هست زیرا صا کل اسماء و صفات تکثر الهی و اصل اول است نظر کل
بان صا کل تکثر و اصل اول است اگر چه الی مالا نهایه شده و در تکثر منظر رکلیه بهم رسد که در ظهور
انوس اول و اصل باشی دلها مخفی شده و کل رجع با و مبتدا در صا که از او نشو نموده نه ای آیت
صا کل حروف بیان ان حروف نقطه بلکه هر حرف در صد نقطه مستنبط از او است چنانکه اسم نقطه در صد نقطه
مستدل بر او است نظر کل بعود مثل انکه نظر میکنی در ابدء اکر او در نفس در مشرق بدء شده بدء او
الله انکه مرئی شد لباس سان سوی بر کیه فواد در رجع و بعضی جد ذات نقطه الهی قسم اکر نفس در عرف عود
نمایه صا شود ظهور در نظره الله عود مینماید بسوی او مانچه منقض شده قبض عرفان با و سوی
صا باب بدئیه از او بوده و در رجع با و مستحق ای است صا کل تکثر در صد نقطه از نقطه منوجه بلدالله
رجع بذات نقطه نقطه الله از او ظاهر کردد بل کل سوی او فرض کردد و نقطه سوی کل کار
اکر مرات سفید مضایق شده ایه فهمیده در او منوجه میکردد و اکر زرد ایه ارواح دا کر سبز ایه انفس
دا کر فرق ایه اجساد و ذکر کردن ای الوان مانچه در او است ارق بلیت او حتی انکه اکر بعود تا ایه

فاء
دون انوا بجيوبه تزت
اس رون مؤمه مقابل كنجه درمرت خود اجيت كف نعلش برمدار دازاى جهت اسب نول
از ريكم الدع در مقابل نول كمو نيم ع عرد جل الى ات كه مشبه ميكرد درزد ر ظهور حق حرف
زر دون او الدرزد او لو الرجل ص ان حفاس ش اسو كاهت ش اهل منمانيه دهيه ناظر نسمى حقيقت
مسنه و ظهر راو و صدوت مرايا ان ش سو محتجب از ظاهر درانها نمايد اولئك هم المفلون
حف ك لك ه هم فيها و لعه و دلك هم المهتدون حاله اگر كسى درانى ظهر ر نبود ت اهل ناظر
ليح لعكس سو مينمود در حرف نا نفس حاله او ارتسى غيب دارى بود و حال انكه در مقام آمد
اس نحس غيب دكرد براد انچه كه كرد ص فلم حب ميكند از ذكر اون فلتقبر لى ما ادى الدلات كلكم
اجمعون ولتنقض لى ما ادى الشمو سى المنعكسه كلكم اجمعون الباء الحادث العشر الواحد الثالث
ان ما نى شك الدينه فر السمه لسم ع الله مسح الله مرس ملخص اى ما انكه كل حرف لفظيه بنقطه مكون مركب
وار واح ان نقطه حقيقت واد لت در قرآن محمد رسول الله ص ودرسان دات حرف مجرد نه
و در ظهور و لظهر ه ع ان حصعت الهيته دكنوز غيب ربانيه و كافورت حروفيه و سار حبت نشئه
الت انبا ى نسمى بحصعه لسضيا نها الى الله ى انبا نها دان ما دونها ظلمات فى المرايا و دكران در الورت نسمى
و در امكنه خفى خوا هش د ع و لى المنتقم الباء الثانى العشر الواحد الثالث ان مثل النقطه كمثل نسمى
و مثل سايرا لحروف كمثل المرايا فى تلقا نها دان كل مادر السمه فالنقطه دى بقيه الله ربه ولد آشر ك بربه
اصا فقد ذكر ع با قدر فى النقطه ملخص اى ما انكه غرض از ذكر نقطه كنوز غيب مشيته اوليه است اكر در
مقام لسم ع الله مسح الله قدس ع ذكر شد انوقت دكر كنوز غيب مشيت تعينى مى شد
زيرا كه اكر با منفصل شد حرف اول ظهر راو حرف عين ميكرد و حاله در فرق بكاف و ميم كلمه ظاهر است
واى است سر كليد اهر المومن ع ان النقطه كنت الباء در مقام نطاق ذكر حرف ذعدد
نه كنوز غيب دذ كنه او و بهى قدر ه در ظهر نقطه حصعت ص و در ان ناكم رسول ع ظاهر بود
مشت او كسى كرفته كف و حفنه اى باد شمو سى ظاهره در مرايا نمه ابى ابكم باب اضر
ع ه در علم نه عمل ص مقام حمران اى است ص ع ور ص ظهر ر آن نقطه در سالات
ه ر نفس ص مو ر با بحث در حضر نه بلينه الحه با و عز اولياء الله مشيت ص در حرف

مرحبا هر بلبلی نزد شمس سماء که مشتد او اگر بگوید ۳ اکبر نقطه با انکه انچه سوی نقطه است این کلمه
۳ بگوید نزد او ۳ اکبر ۳ نقطه فرقان در اخر ذکر خود میکوید معاینه شمس سماء است بالبینه تشبیه
او در مرایا وای نمره دران کور حظ ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم نبوده نه عمل مشتبهات علمیه
مالبته بالبعد زوم ۳ منفعتی نفوس نیست بلکه در ظهور بظهره ۳ موهبتی بیمثال ناس ۳ جوهر کل
علم و عمل است عمل کند و اورا بر ذکر خود تشبیه نه بلبلی الله باد صانعه تشبیه کنونیت ابدیه دارد در
الهی و در آنان بظهور نقطه بیان محقق نمی که او ای ایات سوره الهی خلق از خود ظهور داده
۳ باین منوط شده باد و کل علم دایمان ای ایات اگر کسی ناظر شود و لزنمره و جود خود نتیجه کرد و در نزد
ظهور ۳ تشبیه مثبت محض باشد صانعه در ظهور قبل او کل هستند صانعه این نفوس ۳ در نزد من
استند سر رسول خدا در نزد او خود سوء مذکور نمیدند و بایمان باد خود سوء موثر دعوی و در رضاخت
ثابت دلیل محتجی از انکه ظهور بظهره بیان بلبلی ظهور اخری او ایات بنحو اشرف و اگر نزد کسی این علم
و عمل باد بانی در هیچ ظهور محتجب نماند و در ۳ ظهور فائز بلقاء محسوب خود گشته و انچه انکار
ان ظهور ایات اخذ نماید ۳ طوبی لمن فاز بعلمه ۳ ذالک الا علم و وقفه برالله الهی اگر این علم در بیان
مردم بود فضل ۳ المومنین ۳ سوء منک فضل رسول ۳ نه نبشته اگرچه در نمی فضل او در
نزد الله ان شیء ضعف صانعه قول قائل این قول در فضه بحر مشتبه بوده نه بحر ذات ازل
مدل ایات برای ذکر البحر بحر ۳ ماکان فی القدم ان الحوادث امواج در اشکال والبعینه
امواج مرایا بسته به برزخی ایات زیرا که در جمیع امکان که مقام مرایا باشد غیر این ممکن نیست اول
مرایا در نفوسی از نفوس ضعف بروز نبشه در کل عوالم ۳ المومنین ۳ بوده در هر ظهور ایات
الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانه مرآة الظهور بقطره لمی لم یزل فی ظله قان اولئک هم اصحاب القدر
او لئک اسم القدیر در حق بیوم البدر مذکور نفوذ الی افق بیضاء ۳ حق الی الله ۳ انه اذا
یجمع البشر فانه یجلی ما شاء لما شاء انه علی کل شیء قدیر نمره ای علم انکه در ظهور بظهره ۳ اگر کل
علم الرض کتابه بر امر در امنه و او کتابه و مهد بدون انکه انها کتابه دارد سرمایه اول شمس ایات
و کلمات انها مثل شیخ کمی است که در تقابت راجع نشده و الا مطالب با کلمات

ه علم طهارت در اینجا مرتفع و در او بفنون مختلف سخن رفته فوالذی خلق الحیوة والموت
ونفرد بالعز و تقدس بالعظمة وتوحد بالکبریاء والمنعة هیچ مانعی ازو حجاب او نشود
صاحب و روز توجه باو ممکنه نیست و هیچ چیز از نظر بر تنگی حصیر و ماکولات و آشامیدنی در
مرایا دیدن و عکس باو نمودن نسبت اگر بزبان نفس مفتوح به او داده کشف سخن آنچه کرده
شده عذر باصحاب سود در خود شش حاصل میکند و لابد از برای او خواهد شد اگرچه در لیت البیت
باشی و علم او بایی و به لمدرسی ق الصراط حق یقین و ادرک اسبه لی ندرک وصف علی والموی
ماسه و ایانه و به لک المنتهی الباب الثالث والعشرون الواحد الف — قرآن لا یمسه الا المطهرون
۶ الف الکتاب و آن یعلم هذا الکتاب حی دان بالیمان فجزله من یقدر علی ذلک یعظم بالنبی الی یضع و به کل
ملخصی ای ما لیکه سوال عمی یظهر به حاصر نیست الا ملایکه لدینی با دست زیرا حاضر مقام او مقدس ف
ظهور است حق بعض ظهور دایمی ظهور در ظل او ظاهر و اگر در سماوات و ارض است حجاب او نیست
و اگر شبر است لشیئیت او است و اگر کسی میخواهد علم او سوی بلند نظر کند صاحب آن علم نگشاید
ظهور او را در قلب او عالمند و اگر میخواهد در سر او سوی الله نظر کند باو لی القدره در سالکین
از ظهور در حد حمل او مقتدر نیست و هم صاحب او الف از ظهور غیر او است و هم جمیع
از ظهور در حد حمل او مقتدر نیست و هم صاحب او الف از ظهور رفیع او است و بیان از اول ما خلق الله
از ظهور عظمی او است و هم صاحب او الف از ظهور رفیع او است و بیان از اول ما خلق الله
صفات او است حوضانه نار و نور او و ارواح آن در ردی ارض او لد و مقدس از کل
او هستند از ظهور قبل او حاصل از برای ظهور بعد او خلق شده اند هم حواء او در بیان
از برای هم حواء در ظهور او خلق شده اند که هم ها — در قرآن از برای هم ها در بیان خلق
شده و هم صاحب در کل احکام و آیات حق از حق و دون حق در دون حق داکر کسی عارف شود و
بیت مبکر و در مقابل او و هیچ حکم از برای او از بعض حکم او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل
از اگر کل اسماء در یک حرف او مشرق میکرد و از ظهور هم فضل او منقطع میشد و از انقطاع
بحر او منتهی میکرد و اگر کسی حواله سوال کند جایز نیست الا در یک ما الکه خط حرف

Provided by the Afnan Library

بوده وغیر از خدا و مذکر محض انها نبوده ونیست ودر هیچ عالم منظر نشده انها نقطه بیان
ذات حروف بسیط ونه حروف حی آن الحروف حی بیان ونه اسماء الله اسماء بیان واد است
وصوف است نزد کل شیء بنبوت وکتاب ومنسوب الیه شناسند ولی کل از عرفان او محجوب وازکتاب
اولیه خدا الا سوء منین ببیان وهمچنین فهم من هذا کتب ظهور قبل نظر به آنکه او است بعینه مثبت
اولیه در کل عوالم وکتاب او است کل مثبت اولیه در کل عوالم وا نبوده ونیست الا بمثل
خلق به وکتاب او نبوده ونیست الا ناطق به وا کتاب او نبوده ونیست الا منجاز
الکم به جدید وصحف او نبوده ونیست الا منسوخ در نظر به جدید خلیل الله
ونیست ولیکن الا الله الرحمن انا کل لمحکمات بعینه نقطه بیان ایمان آدم به قبل ظهور بوده
ولعنه خاتم که در بدایت صعود ایمان خاتم بوده که از آن روز تا ظهور صدا و نغمه قرین بوده وبعینه ابداً
که ملکوت بیان است ایمان آدم بوده که ملکوت بیان است ایمان آدم در مقام نقطه اولی آدم مذکور مشهد هوی که دوازده سال تمام از عمر او گذشته ملکوت بیان نقطه است
از اعلی سماء مازل و در اعلی ارض مستوی شده اگر بگوید منزل نموده و بر او الا الله حکم نشاید
نفوذ او مثبت ای است که بعینه همان ملکوت امر روز منبع مظاهر مثبت از آدم تا امروز مثل ایمان
مرتفع و از ای جهت است که رسول خدا فرموده که علم هیچ زیرا که ان و بیان است که علم از صد
جهت مرتفع نموده و ان صد رسیده و هم چنین در نظر به در صد زمانی صد جهت هفده ساله
ذکر مثبت الا بمثل بگوید که بگوید در ایمان دوازده ساله بود و اگر بگوید نقطه اولی صد و دو ساله بوده زیرا
که شش روز بعد از است نه دون اگر چه ان حروف حی هفده نقطه در حین نقطه اولی بوده و کم کم ترقی نموده
تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و ایمان دوازده سالگی کم کم ترقی نموده تا آنکه هفده ساله گردد و بعد
از مدتی بفزاید صد جهت هفده که بگوید مرتبه اسم از سوی تا بحساب نقطه حی صد جهت است ظاهر
ولیکن در سال و ایمان هم بالقوه علی نظر به صد است الی سالهای نهایه کمال نهایه ظهور است
در هر ظهور بحسب ادراک ظهور نقطه ظهور نیست ای است که در حین طلوع صد

سوی اسرف تر ازای است صدقت خط سو کمتر نسبت دهد زیرا صد سوی این سو دارد با آنچه
درصد خط دارد صاحب صاد و او بی صد هزار عنایی سو ندارد دهم چنین در اعداد نگوینده مشاهده نمود
در اول هر ظهور به عز جل داخل ان ظهور نمی صاحب قلب سو دارد با آنکه دران دارد
والد محبی مانده از عطای جدیه ضاد و در اول نا بی میگذرد صاحب الدن مشیت صاد ازادی
مالعطه بسان ظ هر شی عطای قبل خود سو دارد منسوبه بان سو درصد خط دارد ولی از انها بدار
اگرچه نفس او در اب اول ابراد در نفس صاحب صاد نی دران بوده
انچه دران ظهور او دارد ای است صاحب مالع د صاحب حضت سرا انداشته د صاحب ادا
صاد نمی زیرا که جنت در هر زمان کمال انواع بان است و در هر زمان کمال دران است نه در دون
ان و در ظهور هر بنظهره به درکات او دانی مالا نهایه بحسب ترقی مسمی به در ظهور بعد ظهور
قلب سو دارد با آنکه خود دارد در نزد احی ظهور مشیت ثلث ادا آنکه احدث او ای است که کل شی دران حی
ظهور نامه صاد از نار نجات دهد و داخل در جنت کند در هر ظهور بقدرت صاد سبب برای احی
صاد نمی والد بانده نا به بلنبه شجای دان و طرازان او جد میکنند کل سو لحظ خط دا حضرت در
جنت من نامه یا الله بقدرت صاد سبب برای ایشان جاری شد چنان در ظهور سو مبدء نهم در رضوان
مقدس الله عز و جل که اگر او لو بحکم دخلوا فی السلم کافه در ایام ما دون سفق کرده اصدر
از اهل بیان سو سزاوار ارض نامه گذارد حکومه غیر او سو احد در زمان ما دون حق مطلق نمی ده یا الله
احی شی نامه الله انکه داخل در جنت کند ای است فضل اعظم دون اکبر در ظهور سو مقدس بدین او نده
ان و دت نفس مشیت راضی شکر و د والد اول سبل ارض ضد ایت ما دون کفو و مقدس ظهور سو صاد
شی زیرا صاد او نه مقدر سر اشی بوده د است و در هر کور بدو سم مقدس کل صلوات اسباب سو صاد
خواهد فرمود و اخر کتاب الله نص سو لطفه از صدور اعظم خواهد فرمود انه قال علی ما یشاء قدیر

الباب الرابع و العشرین الواحد الثالث فی حکم حفظ اللسان عما یکره الله کل نفس مخلص ای بان انکه اکه از سخه
حفظ در میان مردم سانه کلمات ناشایست و ارواح منعلقه بانها و هر ندره در حفظ کلمات
و عذاب او در بعضی دنیای از کل عوض نانده در ارواح انها ظاهر منتفعا و جایز نیست الواح
خفیفه الله انکه بجنه کفو و نحو یا هو الذی عنه کل نفس حفظ کنی یا انکه منکر ان نبود که در هر کوشه

کوشه مسجد الواح متفرقه او بغیر ما عرض نبوده هیچ نفسی دور خود را در آن صرف نمیکند الا آنکه خداوند
ضایع نشود که دو هزار صف آن باو عطا فرماید و اگر بدرجه او واقف از اول منقطع گردد
دران عالم نه عالم بعد از سوت طرفی از بهر کسی که کل اسباب ما عدای خانه را بعد موزد و سطر از دانسته
و عدهٔ ارواح ان و طراز انها دران است نه این است که بیان هزار صف ذهب نام کند ولی
لفس موسی که روح سان دراوست از برای یک منقطع منقطع باشی بمثل کل ذهب ضع حتی نه یک صف
از اهل هیچ بقعه نیست که کل جهان سوا مالک شخص الا الله مضاف بجهت او در بدرش عالمه
از بدیعه مالک کل شی از او صادر منقطع شده و طلب رحمت و مغفرت از برای او میکنند دهر بدهر
سر در علی صبح ان دخول ان دعظم خط او و طراز الواح او در دست خداوند محبوب تر است
از دون او دلیلی نیست که در حق ان نوشته نشده مثل انچه در ملت است که کتاب سوا از ما
خط بروی چیزه و محمد رسول در ان است که هر کس بر صفح خط دلیل است که جهان او لیس کمثله شی
باشی اگرچه بود او عالم بهاء دون ان لا الهه باشی و اذنی داده نشده نوح خط حسن نوشتن او سبب رضای او
در بدو دست او است بانظر براو باشد در او که کل منتظر بعد باشد که صاحب او در او نازل فرموده
و صفوف فرستند باشی نزل اللهم صل علی البیان و علی من یظهره علی کل شان بالقوة والجدال و غلب اللهم الذی نوح به
والعدال او در حق کتاب ان سوا نموده دلیلی بر فضل او عباده انه کان لفضاله غنی و کل لهذا ان یظهره
است کل رحمت از برای کسی که ایمان باو اورده و کل نقمت از برای کسی که ایمان باو نیاورده الباب الحادی عشر
نا الواحد الی الله علی نظر به او فکر نماید باو و ما عنده به کل العوالم و علی یوم به دوران ایمان به و طاعه به کل
فقره عالم و مدخل از انوار ملحوظ ای ... الله ظاهر به و از ظهور او مراد از مشیت اولیه باشی ظاهر
نموده و است که کل شی خود بها او کل شی ایوده و هستند از نفس ایمان بظهور بعد او اورد که ایمان اورده
بظهور است او کل از فیض و بعد دوران ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد دوران ظهور ایمان ظهور است
نفسی حاضر نه ... قبل از الله سوزده بر سیاح نوده او در ایمان حاضر نه است ایمان
که بر سی علی نظهره ایمان اورد و ایمان باو که او امر فرموده اورد ایمان اورده است

خداوند از ازل مقدر فرموده است و در ظل رضای خداوند سرور اهل کل رضا است و در
ظهور است و هر کسی ایمان آورد اگرچه در ظل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کل
به استقرار کند و کامه مبارکه به طرفه عینی صاحب جمال قسم در لمعه سان ظهور است نزد اهل
الله فتاح و در صحف فرقان اظهر است نزد کل هر کسی ایمان بحمد آورده رسول الله صلعم ایمان آورده
بخداوند و او حمد او در کل عوالم و هر کسی ایمان باو نیاورده ایمان بخداوند نیاورده و در جمیع
ادیان است صاحب دون ایمان سریع الرضی که دون بیان فرقان دران زنان دلبعضی
بیان اول الجمیع کلهم اجمعون چون نصر در ظهور موجود در ظهور دیگر دربار و چون
نصر در ظهور من یرد در ظهور بعد در جنت دار سرادق ظهور آمنه اول بوده
دنیا و ما فیها دون ذکر عود اگر کسی در هزار هزار ظهور موجود نباشد و دران ظهور بعد از هزار
هزار رسول کل عوالم او مدل بایان مبعوث در اگر بعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که
در ظهور الحق رضا الله هست در نزد او است مثلا در صحف ظهور رسول الله انچه
ظهور راد ابوجد محمد مصطفی رضاست نزد او بظهور راد کل دلبران ای ان ان ثبت بوده
عند الله مقبول بود و هیچ ظهور ملتحف الله الا انکه از موجبات بان ظهور از سرادق ایمان بظهور بعد
عهد کرده ملتحف الله اگر دنا کند احدی در نار نمیماند صاحب اگر جود کتاب الف الف دنا بعد
علی بوده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله دهم حصه در فرقان اگر کل
در ظهور ظهور الله مشرق بالحق آثار او کشته حکم دون ایمان بر احدی
از اهل فرقان نشده و احدی از انها در نار نمانده و هم حصه اگر کل موجبات بیان مبعوث
سوف می یظهره الله احدی در نار محجوبه نمانده و حکم دون ایمان بر احدی نخواهد بود و احدی
ظهور نبوده که در لمحه فاصله ملتحف ما بین ظهور و ایمان ظاهر و بالبیان که بقدر طول الف

الف المستف ش هم لیق نیت که مانند اگر حیف ط و امثال این شخص ان احتیاط در
نار بوده و هست اگرچه مهد ارض صداو نه عطوف ورود این آیت ص در حق ظهور
مادار عالیه خصوص الواح خطاب ذکر عباد خصوص ارض قبور بیوار نمایه و نگذارد الی آخر حکم بیان
ص نا عنه ش مسعف نه در نار نمانند چه کسی عالم بظهور ملت غیب ع هر دست خط نابد
کل بصدق بسقط حضرت نامه و سک الهی او نه اگرچه مبدا ارض ضاد است ص
نا سعف نرسند و ارتقل کلمه ع وسع کردد و ان الدلیل امانه و الوصف عند صه
او الجود ع دلکر جود بودن سی آی بصعوبی الات الیت ن و الفتی و الراه الک
لد یجوز العمل الا بما انقطع ملخص این ما انکه جایز نیست عمل الا بما یسقط بان زیرا
ص در این ظهور از بهر اوصاف حق ان از بیان از کمی حضرت ظاهر شکر دد زیرا ص
ان مخصوص بسقط است و مناصب مخصوص ارکان ع هم دلکر مخصوص اعنه ع هم دهور
علمه مخصوص مالوب دلکل از این بحر مشرق مشکر دد نا هکه کل این ما زیرا
در حضرت اولیه نحو اشرف ش هم کشته دهم عز از بهر اعز از بیش این ما زیرا
از کل شی است عنه ع و عنه اولی العلم بوده و نیست دکل فضل در ظل این
وارض عز دد الی طلوع ع و نظهره ع آثار فرضه مسقع و وصف حق دکل ما
نامه دبالسان در ظل انها مسطل الدالکه کسی طیران نامه در عرفان حکم از احاطه ع
چه بهم لدد چه فردی و اثری از حضرت ظاهر نامه اکر از صدور دسان کاوز نمایه در ظل
او محشور و الدلیل ذکر ملکرد د عنه ع و عنه اولی العلم ملکه در این کور اکثر ناظر کواه
و نحضف در احوال دولد ملک و ملذ ذ ناکه نازل شه از بسقط نکی حضرت زیرا ص آثار او معلمه
منه ضاد نکی است نالسنه نابوار کوائف ال نقدر لی بعشر احد سهای آنچه دلک
دلالت ع هم دیک علما کرا دلی سمع نامه در علم حروف و افزایش اعداد ارکان آنچه

دا اصرار کلی شبیه دا اصرار اثار مشابهه در محل خط ادا داده ۵ نظم سا
سو هرش لد بحوسنا شیرین نر ستوانند دهه دهه اگر چه بر هزار نوع ظاهر شکوه دل کل
کل زراع سعی بان مشکد در زیرا که سراد خوذ زاید مشکد در دلزاد خوبی ناصی مشکد در الدانکه
نظم خط دا اصرار بعض بعضی مناسب این سخه بان سخه تفاوت بهم میرسند کو مثلا سخه
ه اهم نظم دراد داده ملتحه از بهه الدانکه اصل دا نظم از نظم اول مشکد در طول لی نظر الی نظم الاهم
دلیکه ربه فاره نظهر دلد مردله و عنده ۴ مر البیان الی ان یرجع ۴ ساب ، دنزل ما یربه اه دوس نیز
دلهنری نظمها نظمیات ۵ مر صدد ظاهر به شکو مشتد اکرده دی صدیقی است بصورت اهم ذکر
شکو دا اهم صدی انکه خلط انهار خط بکدد اما در علو دساط در شکو شکو دلعا سر در سقعه
غ شکو دکلی در انتی قدس شکو دکلی فارسه در تسع ارتفاع شکو ۵ سر ناظر لطیف
لوازم اصرار محق نبوده و نسبت دلک مر مصدر به ۵ علی دالبیان حتی لسعلوم ۵ الدانی
لعیع ۴ عنیع نظهر ساهر به مالک دالبار الی ۴ ابهم بتوحوه دالکر ظاهر شکو دشنا سلامه
نکر سو نفس شکو بیانه که امر مرتب فرمانه مثل شمس است در هی کوالک دالی دست ۵ کل سو
در هی بلینه ۵ که لوط بان سه بصر بر دران نوشت دو بصر سهم اما الی اخر دنیا
بصر بر سواه نوه سهم شئون علمه ۵ یک حرف از بقا سراد معادل لشکو فانا بچه کان مغرس
اراول سردل مران نار ارتفاع او بغیر محدوده و بقترن ضیاء السمی بنور الکوکب فمانه و عدی

ملتبس لی مدرک عنده ۴ الله بنظر دن الیات الی نیو دبصر ۴ الواصر الی ۴ لد لحوز کتابه اثار والنقطه
کلها الله احسن الخط دان بکلی عنه ۱ ۵ حرف ۵ دون خط احسن فیحبط علمه دلم یکن ۴ المؤمنین ملخص این
الله اکر ۵ کل اثار نقطه مسمی بان است ولی ای اهم کصعه ادلیه محص ۱ است دلیه در مقام
ساب کصعه ثانیه ذکر ملتحه دلیه در مقام بقا کصعه ثالثه دلیه در مقام بعد صور علمیه
کصعه رابعه دلیه در مقام ۵ کل فارسه کصعه خامسه اطلق ملتحه ولی ای اهم اکم محص ۱ ات
است زغاد ملتحق صاحه اذن داده شد ۵ برانکه نسمیه بعبه البیان در بعوس کزارده شد

Provided by the Afnan Library

نحو زیرا که از ماده بیان اسم مشتق میکردد و اول در تسمیه نفس به اسم جلاله حبیث
در سؤال نحو اسرار است که لا اله الا الله الواحد البیان و کل سر بیان و اسم ظاهر زیرا که عدد
البیان واحد صورت صامد عدد ثانیه میکردد تا انکه در هر باب از ابواب بسط بیان حروف ثانیه بوده
و در ابواب بسط ظاهر است مراد ثانیه واحد که در بیان آیات کریمه باب از ابواب ثانیه بوده
و است و در هر صورت صامد است و در هر ذکر حرف از کلمه ثانیه تا بیت عدد آن کلمه
علیه میکردد زیرا که باب ثانیه بوده و هستند ولی کل را جمع ساده اول میکردد و حاکمه
در بسط بیان ظاهر از ماء امراء لدی بعدل تحصی السماء و ما یعلم الله الا هو اسم ذات الهی
اسم کل اسماء و صفات و مشیت و ارادت الهی و ان الملک لله وحده لا اله الا هو الحی القیوم
المنیع و ادی داده نشده حاصر حرف از حروف بیان بنویسد الا بحسب خط و احسن از ابواب
از نفس در هر ادیان است نه در هر حروف اول و نه در هر دور ان ادیان از ابواب ان ادیان در هر
معلق بان حرف هر در بیان آیات باب ما علیکم فی الله مکان فی صقع مصقع کردد هر در
بیان دیدی نحو شیئ انه انکه ان شئ در هر نحو بکمال رسیع باشی حاکمه امروز حروف الفبیه چکونه
ممیز نه در طرز تیت از سایر ملل احلی قسمی فی السان کردد حاکی اصل از نسان در شرق
ارض بشنفه ارحمی او دحی الیه در نزد او است در هر نحو محبوب کردد و در اعظم
سبیلی است ابواب رضوان کل ادیان له می داقع ضر او نه رحمن دلی کل در حق او نه است
و مفتقر نه بلکه بر نفس نحو صعوبت وارد او رد در شئ زیرا که ضر او نه دونه نه است
و لطف فرماید نفس مؤمنی در حوان بر کل ما بر ما استطاعوا لیکلفون کویا الله
در این جمیع شهادی شود و بیانات مطرز نزد اهل بیان همت و شدت ان منفذ میکردد
و بیانها مستفید شده از که جا بیانات نحو در نزد ی بسط نه واقف کردد و فحوی نه بوده

[illegible] فرار دهد الا انه آدرا از برای او بوده ای [illegible] که در نزد ظهور [illegible] ملتفت
گشته جائی که در آثار او ای برج ظاهر چگونه در نفس او معتقل امروز واقع نگردد چه آن
الف بهائی مادامیکه در [illegible] باشد مقر منزل او در جبل [illegible] صخره سکون او خواهد
محفی باشد اگرچه [illegible] مقام او بوده و هست چه سر سر بخت [illegible] صبر نوش
طبی دهد ای ذکر از اسرار [illegible] بوده صاحب خود نگذارد انچه
محتجبین بفرمان نموده والدان النور الحکم عنده سوا کلمتی لیس لاحد علیها سلطانه الا بامره

الباب الاول من الواحد الرابع قبل النقطه مقامی مقام منطق و سه مقام منطق
علی دون آن ذلک مقام محبوبیته لدانک المقام الذی یعبد آلله والنهار و لیله لا یفقد
والدهر محصی این باب انکه خداوند از برای شیئی ضعیف دو مقام خلق نموده یکی مقام غیب
ذات او که منظر الوهیت است و الحان بازل مقرر ماند از قبل او نکند و ذات او هرگز موصوف نشود
بصفتی و موصوف نگردد بصفتی بعز و سلطنت او از هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کلمه و حرف
و مقام ثانی مقام ظهور است که در او ظهور مشیت اولیه و ارادت سابقه و قدرت غالبه
است که در او [illegible] خلق و کل له عابدون این ایت صدور او است صلی او ذات و این آیت
است که در او [illegible] است که ماده را خلق او ذات و این آیت که در او [illegible]
بل نفس ظهور است و ذات بنطق است و علو علو است و کنه کنه است و ذات ذات است و طلعه
صرفه بحته لم یزل ذکر منیع ذکر ایت از اسرار عرفان است و این ایت ملحوظ ملیک دو ذات الاراک است
ملحوظ دار که خلق او منیع و او بنفسه مذکور ملیک دون الله ما ذکر علیه مذکر به ذات الازل
و از اسرار او ممکنه و صدور او نسبت در او ای بعد او است و بعد او ای صرف او ذات
و اول او ای اخر او است و ظاهر او ای باطن او است و علو او ای دنو او است و دنو او
ای علو او است و کان نور او ای سایع او است و سایع او ای کان او است و کنه او ای [illegible]

ادبست و نسبت ادعای کسر ملک او است لم یزل بر کان الله و لم یزل مالکا لجمیع الممالک و کما کان ربا و لم یزل
ممالک و کان محجوبا و لم یزل ممالک و کما کان معبودا و لم یزل ممالک و کما کان مقصودا و لم یزل ممالک
بسی نه دقایق کل ماندکر بر سبیل وصف او لعت و مکتر لم یزل بر کان الله و لم یزل السرعه لم یزل بر
و لم یزل سوا لم یزل بر سلطان او لم یزل سلطان دونه لم یزل بر سلطان او لم یزل ملک شه لم یزل بر ملک او
لم یزل بر علم او لم یزل علوم سوا لم یزل بر قدرت او لم یزل قدارغ لم یزل بر کیانا و لم یزل
لم یزل بر صدق و لم یزل صدق سوا لم یزل بر کل الاسماء فی مقابله کل الصفات فی مقابله
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا هو الحی القیوم الی آخر آیت که سالک
ان ذکر حقیقت سخن هر کس دعای بجای بر سبیل دعوت الی الله خوانند یا بخواند
در بحر ظلمت رای بیت در نفس فواد خود سنجا کشد زیرا که رای دی در اول هر ظهور فردانیت
بمظهر اراده بحر از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنع و صعب تر از هر صعب
بمقتضی انکه میکوئی بسبحان الذی یفتح ذراع هر ظهور تعلق میکرد بمظاهر او در
آینده مسبحان و فتوح بر کل داده و لم یزل بر همین طور فتوح بر ایشان میکند ولی در اول هر
کس بر همین طور فتوح ایشان میکند بلکه مشد بسبحان الذی یفتح صادق لی یصدق ذراع ظهور تعلق میکرد
و از خلق مناعت و رفعت جلالت کس خود سوا لیق نمی بیند و بصدق او کند و او بصدق
میکند هر کس سوا و هوا و بر صدق او آنچه را بر حق خود میکند ولی در اول ظهور ایشان بر آخر
از کبریت احمر بر کس بصدق او میکند و حال انکه هر صدقی بر صدق او صدق میکرد در جمیع
چیزها در کل اسماء و صفات زیرا که در ان بسم و صفت دیکر میکند الا او بلکه ظاهر بان اسم
و صفت خود سوا نزد او معدوم صرف عرض میشد حالا که امروز بطراز کل در کور فران صادق
بسم عالم کریم کواه کیست و او خود سوا در رسول الله خود سوا چه قدر نامه سزاوار و حسن بیشه و اعمال
قسم بلد حفظ کل سطور اسماء و صفات شده و لی این بحر بسی عظیم بخطور بطر نفسی است بلکه غرق
میکردد و حمل سفینه این بحر غرق شده و نمی شود بنظر بر غیر ظاهر در او و اکر غیر این باشد

زیرا که در مرآت مرآت دیدهٔ حرفی نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت مجلی بگردد و از او در نفسی
مثال است که قائم بمجلی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت موجود باید که غنی از مجلی دیدهٔ گو
در هر چند نظر کنی در مرآت جز حرف حی که اگر در مرآت نشان آن حی دیدهٔ مبند غنی از نشا
او باید دیدهٔ شخص و حال آنکه فرضی بجای دیدهٔ مبشخص که گوید در رای حی نیست الا او شئی
بلکه در مرآت نیست الا مثال تو نه ذات او و ای مثال در نفسی مثلی است نه در نفس مرآت طار
در مرآت بود باید که حرف حی غنی از آنکه مثلی در او مثلی در آنها ظاهر شخص ذاکر نیز که
باشند ذاکر هم بوده از بجا غنی بوده نه در نفس مرآت شئی بوده است که مکنون بوده و در آن مجلی
است که اصل صدفی لطیف غرق شده و مثال او در نفس مرآت است نه بلکه مثلی عرضی او نفس شخص
است و ظهور او بود او مثلی در نفس مرآت است و هم چنانی مثل دیدهٔ گیر کل اعضا او صفا
در آنها مبین الهیه و صفا و لطافت با کمیت و ابنیت و صفت مکنی که محجوب مکن ذات از
ذاکر صادر فرموده مثل کلام سید الشهداء ع ذکر نه الهی انت الذی تردد الی الاثار فارجعنی
بها بلکوه انوارک و سبحات وجهک حتی ارجع الیک منها لما وصلت الیک منها صیره
ستری النظر الیها و حرکی الکلم الی الله علی و علیها ابدا ک ع کل شئی در او و در او هم از کل
رفیع است سر در رای مجلی زیرا که نمیشود که در حین علم مرآت نظر مرآت نکند ای تا حی
رفیع نه از کل ای شخص الهی لدرست نه الهی الا الله و لدرضد کما الکلی و کما الحق و هر کما الحق
هویت الخلق او در بر است نه کما الحق الا الله دان سر حقه الحقیقه الروح الدینیه بدخل نه کما الخلق
کما بین نه در ذروه الحق بمنذکر نیه ای الحق او در بر نفسه الا الله و در اسفل کما بین نه بلکه مستقیا
ی دو ایه سو خدا و منزل از ده که بایه اول لنا سد او سو و توجه فرمایه او سو و الی بنیه مستقیا
الراد و ما دون سو خلق او بنیه و مابین نفسی نحو عبادت کنند خدا را بسو و سجده کنند از بر
و مقطع گردد بسوی او از حب غیر او که اگر کسر فضی متوجه الی الله گردد و الیه ما نحه نفسه

در حق ایشان بالغ و کامل بود صالحه خداوند اصحاح مدعا به بجا سبب آنکه با دل نور فرموده ایمان ثبت
ه او ایمان آورده ایمان ثبت در دل بوده ه را محتجب مانده و لهذا حجت او سو معرفت سبب ماند و ه داخل
در دی کرد و مفسرین لهذا دلیل را دلیل صار کلکم اجمعون الباب الثالث ه الواح اصدار الرابع فرمان البداء
ته حق ملخص این باب آنکه خداوند عادت کرده نبشته هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء عمر ف بقدرت
ادلت بر مشاء اگر قصر عادت کند او سو مانچه در امکان دون او تصور نیست اعلی قدر ه اعترف
ببداء نمود ای عادت اعظم از انچه کرده مبدل دد ه اگر بخواهد او سو دخل در نار فرماید مقدر بوده
ه است و لم دیچ کس نتواند کف دهد او زیرا ه او عادل است در قضای خط و اهم صنع بر عکس
اگر کسی انچه در امکان مقدر است متحمل عصیان او گردد اگر ناظر به او نگردد ای عصیان اعظم تر است
لرد او از انچه کرده و اگر بخواهد او سو دخل جنت فرماید کرا میرسد ه لم دیچ در فعل او کفته زیرا
ه او بوده محمود در قضای خط و متعالی است بداء خدا نی ه مفسرین نخط مانند اجل حتم
ارجح میکرد و بداء او از قدرت و برد ه ظهور مشیت بداء او ظاهر و حال انکه حکم فرموده بامان
و حفت سو من حل بداء او بر اعیان کل میکذارد و حکم دون میکند تا انکه اظهار قدرت فرماید
داله نزد او چه حران و ه سان و ه قضای در قاسه و ه بیانیه الی نفت الدار بقای قدرت او در اصباع
سلطنت او ه مدنهه کل که در قبضه و تصرف قدرت خط بوده و هست دار برای
باذن او دای نفت الله بداء مشیت زیرا ه ذات ازل لم یزل و لایزال سر حالت واضح بوده و
و ظهور و بطون صفت مشیت هست و اول و رخ هندسه اراده و اگر در اراده و کر نخط اول
او ای اجزاء بوده و ظهور او ای بطون او از استعمال ای الفاظ ات باطر در بیان محجب نکشته
اسم اول یک مرتبه در ذات غیب استعداد یکخط و یک دجه و ذکر اول و کر میکرد و یک دجه
در صلی اول ذکر میکرد و یک دجه در اول نار ذکر میکرد و او نی که در صقع مشیت ذکر میکرد
صلی اول ذکر است ه در صقع ارل ذکر میکرد و هم صنع او نا که در صلی ذکر میکرد و مشار الیه
سخ یکی است در مرات بالنسبه اول مشیت و هم صنع ذکر اول در نار ای ذکر او لی است
ه در صلی حدانیت ه در صلی بقا الهیت محجب از ظهور ذات اسماء نکشته ه در سب در مقعد
حجب سر انکه ذکر نخط از صد خط محاور نشمانه و بعد از انکه ذات ازل سو بداء مشیت ذکر فرمود

مؤسس ثانی ثبیان داده که ارسال صحیح بلدد که کل سود رطل ایمان بخدا و نزدیک دوارد
ساخته در ملکوتی کوس سان لعدر ذره حق دارد سوزده حتی در هیچ از خراج سراهل ایمان ای
صلح سوره پسندیده بلکه تا بلیسر کرده نشوند ـــ دیگ ایشان سعود چک دردی صدا و نزدیک
و در سرد صلح غیر بصیر اهلشه سمع دنا در زرزر ایشان عزیزوده ماضد ان اب باشی دخل شوند دی صدا سو
دای صلح سرعه ارسد سان است نه سرایشان الدعه ظهور حی لنظهر ۳۵ ۵ ۳۵ ۳ مشرفه ارب صه
فرس ادبست الحه ماوا ۳ ۳ وسیع کرده مرکل هست حاروه اسکان خصوصوکو بی ظاهر سازنده
کل عی قدر مایدبر و لقدر فان العبد لم یقدر لی یزید لکد بصدر الدماوی ۳ ان خوسدبر و سقدر دعی
مرسفع و صحیح لکبرت و علمی لدی ایکم ۳ دلدی الرض دلدیها دلدیحه و سر ملکوت الدی
دلدالحلی دلدیها و دلدیها کملی ۳ ۳ ۳

اللهم اسألك بكل اسم هو لك سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احدا من خلقك او استأثرت به في علم الغيب عندك ان تجعل القرآن ربيع قلوبنا ونور صدورنا وجلاء احزاننا وذهاب همومنا وغمومنا وشفاء اسقامنا وانجاء فرجنا وكشف كروبنا وسوء حالنا وبلوغ آمالنا وسؤلنا وتسكين روعاتنا وتفريج كرباتنا وتنفيس غمراتنا وتسهيل عسراتنا وتيسير عسيراتنا وتكثير قلتنا وتعزيز ذلتنا وتوفير جمعنا وتأييد عزنا وتثبيت اقدامنا وتسديد اقوالنا وتصحيح افعالنا وتحسين اخلاقنا وتطهير قلوبنا وتزكية نفوسنا وتنوير بصائرنا وتبييض وجوهنا وتطويل اعمارنا وتحسين آثارنا وتصحيح اعمالنا وتكفير سيئاتنا وتوجيه حوائجنا وتسهيل مطالبنا وتبليغ رغباتنا وتحقيق اجابتنا وتكميل نعمتك علينا وتتميم احسانك الينا وتوفيقنا لما تحب وترضى وتعصمنا من كل ما تكره وتسخط وتحفظنا من كل ما نحذر وتؤمنا من كل ما نخاف وتكفينا كل ما نهتم به ونغتم به ونحزن منه ونشكو اليك وتعطينا كل ما نسألك وتبلغنا كل ما نتمناه ونرجوه ونؤمله ونعتمد عليه ونتوكل فيه ونستكفيه ونستنصرك عليه ونستعين بك فيه ونستعيذ بك منه ونستجيرك منه ونستدفعه ونستكشفه ونستصرفه ونستعصمك منه ونستحفظك منه ونستحميك منه ونستحرسك منه ونستحفظك منه ونستحميك منه ونستحرسك منه ونستدفعه ونستكشفه ونستصرفه ونستعصم

فاتحه اذا ذکر یذکره

الباب الثاني في الوجه الرابع من وجوه البيان في ذاته فلنكتف بذكر اسمه وما يدور عليه
وعند اهل اللوم يطلق على اللسان لكونه آلة النطق وهو اسم جنس يقع على
ملخص اين باب آنكه از نزول لفظ بيان الى ظهور آن در مظاهر آن صاحب ملكوت
بيان مرقوم گردد و وسيل محبت لفظ جمعيت آنكه مراد مصدريت ظاهر سازد
در ارتقاء كلمه او و اسماء ذكر او بديع بيت بزرگوار مذكور بوده هر چه
بيان و محو و تبيان مالوم رجوع لفظ مالك خلق دهد او سوء حاصل خلق كدام خلق
ازاى مالك تربيت كسى ذكر او در كل شيء از شيء اراده او را دال نكند اظهار
رضا از او لكه بهى محو او بس نرد او نزد او دليل اول بكمتر وجود اول
بر ظهور در ظاهر صاحب ازمان رسول ما موعود اگر كسى بليت نموده بود
رسيد و اگر كسى بر دين او و ما خلق عمل كرده باشد شنيع نشده اگر چه
در بيان ظاهر گردد باظهور در رب الجنود هيچ از ليه جواهر بود و از
هيچ كل بلد منفر جواهر كنت از آنكه در حول او ارض بيت بكرد و
تمرجون العصه ترجمان كه اسم الباب العاشر من الوجه الرابع من كتاب البدائع
تركيب غير لسان الذى اخترعه جاعل العلم القديم الله ما اخترع في المظاهر الكلية
ملخص اين باب آنكه لفظ بيان بيع صدا و زمان لفظ در ملك الاسماء در اين مقام طاهر گردد
ازاى علوم در ليه صدا نمى ابى بيان الله الذى ما شاء تا از او در هيچ كل از ان
او جارى شده و در هيچ لفظ ملك الاسماء بيان ازاد ظاهر گشته هيچ
زبان و هيچ مساله و هيچ نداشت و هيچ علوم حكمه و هيچ آنچه
فارسه حاصر كتاب ناصر نباشد و اين داده نشده و هيچ لفظ بغير اذن
اون داده نشده اگر كسى در علمى نزد كند حرف اسم او را دليل كرده
و زبان او باشد جايز نيست نقلى باو اگر معنون شده بكلمه لفظ داده شده
مدل حواله نوذ ترجمه حضرت در ان ذكر از مذكر ذكر در ان كه بيان

ه جمعه علیه رسول بوده تا آنکه در راه ودیعه ملتجی الله به الی شئون مشکوه در این ما یحتاج اضافه
عمره بیت ما کنز را مقصود محی میکرد ده به خراب کنایه الناف الباقی والعشر ما کواه الزاهد
مرارتفاع کل نقاع کما قوف الارض ملحی این ما انکه در ظهور حق علیه ما ظاهر میکرد
نقص حاصل بوده مرتفع میکرد حاکمه او در کشف دردی رسول به مسئله نقاع ارض صباب
علیه سوء بلکه بها ارتفاع ملت به حکومه و محی قبور انبیا به سه و هم صلی الله ظهور ان کل سوره
در بوم ارض مرتفع میکرد در مظهر نبوت کریه ظهر شعشه منتشر کرده بلکه
صوره ه قلب بها مسئله مرتفع میکرد در مظهر نبوت کریه ظهر شعشه منتشر کرده بلکه
محو بیت حاکمه علیه ه به سوی بیت المقدس مرده و هم علیه بلغاء ما ظهر از ظهور
ان علیه مقدر فرموده و هم رسول به بلکه در بعض طای شرف بیت بلکه صوره ای
امر به هست در هر جا ه ظاهر که ظاهر میکرد امر و در به بی صد مردم ه صوره بلکه
اراده لله ه مکتوب باوست حکومه مرده در مظهر یکه انبات نبوت و دلک و دی کل بها
نازله مراد میکرد محی شده داله در جنب مالوف کلی بکشنه دای سعی بجنب بلکه و صوره کل
ظهور رسول به سوء ذیل ه به علیه حکومه بها حمی دی که عمل میکرد نه در بها نها
در معبد ها بسه خلق عبادت میکرد نه دان کی حضرت بها سعی در حیلی از حمی بلکه بر بها کی
ه حق او سوء ملتفت خشه کرد بجنب و حال الله از حمی نفس ان حضرت حق از ه صاحب خشه
از امت علیه بود مصطلح کشت الا انکه در طل او داخع کشه و بعد از ظهور بعضه بیان از بسه
من بیت ه چه در حلی بلکه مرده نه و طواف میکنه و حال الله کی ه کعبه بصل او بعد
در این جنب و صع بهت و او بعینه همان رسول به هست زیرا ه منتشر بها ظهور
اکر مالد نها به طالع کشه بلکه کی زیاده نیست دکل او قائم مستند ای بست و در
بعد ظهور به بسوف بست در حق مظهر ان انکه ظاهر بست ه کل ظهور به قبل از ظهور
رسول به حلی نشه و کل ظهور به دان حلی او از برای قائم آل محمد حلی نشه و کل ظهور
ظهورها ی ان محمد علیه السلام از برای حی بعضه به حلی شده و هم حمی کل ظهور به دای ظهور
و ظهور ی بعضه به از برای ظهور بعد ی بعضه به حلی نشه و کل ای ظهور به از برای بعضه

الف الثالث

نزل مدینه سکوت ارض و سماء مبدء دور علی خدا گذشته و بسیع نحو دعوا اهل و مرد
از سر رسته نبوده و نسبت زیرا حاد ظاهر بوده بر کل ممالک و ظاهر بوده بر کل بحر آ
طوبی از برای نفسی که بحر از برای ظهور مشیت او و قلم نحو حاد بیت لهتری حافظ
صرده صادره و رسان وعده و عده صادره صد مثقال ذهب سوبد و را
و در حق او نبت فرمانه و ما وعط فرمایه انچه صادر شد نحو دهه کل
الباب الرابع و العشرین من الواحد الرابع حران فی یستجو سبک البقاع بامر و لعف عاد
ملخص ان باب انکه در کس بیاه بر سماع حروف واحد ضرب بر دم حاد سوبیاه دهند زیرا
نحو ای ارض در کل ارض منظر بحبر دلدار علیه بهاء لعل در یوم ظهور و سلطنت آ
قدمت ای ظهور بحود حروف واحد بیاه سرده حاد هدک ان روز کات با بندا
ابا نه حدث زیرا حکل حکل سکنه از سر رسته بخدا دهه اکر ان روز بیاه نزند بوجه
حکل کل شی ء لک مرفوعه و اکر نصرت نماید سر در ارض کل ما علی الارض سوبد
نزوند و در سهشتر داخل شوند زیرا حاد ای نحو خلق آ ب بحث حدث و بعد ما
نکرد و نه ای بحث حد بیاه بان بردن در مقعد بان رفتن نماید یا ذکر بان
ذاکر فران کل بعبور ای حروف مرفتند و ذکر بان نمودند ولکن ما
حاظ نشده نماند مکر حدی بان بران بود و بسیع رسالت بقطه بیان
دنبویه کل محکم شده نماند مکر انکه داخل شد انچه در بیان شد امروز در اسلام کل ما حوال
عمل میکنند و فنون بر رخص بان میدهند اکر محصی ان هم بود ناز بر عسل بان امرت داده
نمی آمد و حال انکه کرور کرور امثال حف سوی نحو نفوسه دارند سبحانه فتح میکنند و بر
براد کرده انچه کرده ای بحث حد ان خلق انک حف لحظ انک که در حق بان
کفته نحو نماید میکنند انچه میکند در مقعد سلام حد رسول بحث نه کرده انچه کرده نفوسه
لبیک یا ذکر الله بصدر نحو دین بحث و دون آنرا که میکنند نه میکند از نه دلبر مقصود میکنند
حکم براد حکم بحث خدا بحث و نفذ نه و حاکم اراده میکند دلکان حف در ایک در حف
و حصاد ب لکنند اکر فرار کذارند ایشان حد راج بعسر و اردن زنه انچه بر حف
نمیسند به لعل بوح ظهور بر حروف واحد بکذد اکر از بر ایشان میکند به لطف کنیه بدکر
عالم بوده و بحث حد چیزی بر مکلف نمیدارد ظهور بکلف نموده و نبت دهه بکل شی علیم

ذاکر فران کل بعبور ای حروف مرفتند و ذکر بان نمودند ولکن ما

ارادان بشجر بنک الشفاع ملکهای ایکه اگر کسی خواهد پناه بردمعه وبعه پرنسه جایز است
که او سوخ کند واز او مرسعی ملک دد لسط بشجر براد واگر ان شخص صاحب جنایت باشد در سعه
حق ام اگر پناه برد او سوپناه میدهد مثلا اگر ملکی در مشرق ارض شاه مدلک نشاه بردیگ
پناه نایی سطه پناه داده ملبشف ولدلا سعد ص فرذلک الذی انه یحقن دنصر

الله الی ساوس ذا العشر الواحد اکراتی فرذکر بیت الحرام ملکهای ایکه لم یزل ازبرای صاد نه
ملکی نبوده دلدبران نحوا بهرسود در هر طهور مشتبه دارض حلنب بخود داده او
بیت او سده ومحل طواف ملدیکه سماء واهل ارضی گشته ملکه کل طی
برحول ام او هشته ظاهر دران طی ملکدد ح اگر دبعض طی بود باید
لم یزل دلدبران مشتبه بکدد اگرچه براهیم بوده ظاهر است ح مثل ان طی
ام مثل ام است ومثل ام مثل شمس است اگر عالد بهاله متعلقه ملک مشتبه کردد
ملک بیت بوده ای است که بتبدیل ان مثل طهور مشتبه است بالله نظهور
بعینه واله بعینه همان طبز که در یوم الم الی ام ملک بشه همان است ح
همان محل کعبه است وصدان بعد ام است درزرع در طول ارض وعرض ح
جز از او محسوب نمیکدد دا گر در سود موسی بابه بود ام است
ح از روی راست ناصد اربعهای ان ما لمس پر کردد وترابهای ان کثیر کردد
وباران محطر اهمر دلهای که ان مدرسه مهبط ملبشف بود از نحوی ح از بعهای
صرف سحق لدق ولی ظاهر وباطن الکرار صرف کردد امر بصفا حوا بود از
شئون دیگ ح هرود دربی اولوالضایع ظاهر است دربعد ارض فاسجد
ح در وسط ان بنار مثال کعبه شده وضع ای نشده الدانکه ملک از ظهور
امر ام در اربعهای بیت در ارض الدانکه ایت باشد از امر ان ارض

هم صدی اگر دی او دی سود امروز ای دیگر مانی مهر نرسد ای بود دهم صدی اگر سالها بهانه بصور
کسر ای بر ضد او و سلک کلی او سوله بخاطر گرده در هر ظهور ی او است از سلک او ی
محسوب است نزد او و به لدت حق ای صراط حق بفرس و تمره ای او ای است مبتدا
ای اسماء از مسمیات ای اسماء خارج نگشته لعدم نفس مسمی بخلاف مسمیات اسم که دلیل
ظهور لدی است نگردد حمل بر ظهور نشده نه بر غیبان نه بر ای است بلکه
اسم محکم گردد زیرا که در ای کور فاند سه آسمه الله الی آخر لعنه ناسم که حضرت نامیده
شده بود و در ظهور ی نظطه ۲ شبهه نیست در کل ای اسماء محجوبه نامیده شده از
ولی اگر بعضی بر دلیت بران ثابت ماندان وقف اسم او است که نیست او
از بحر جود حق جاری شده دلیلی است اسم جز بران خوانده شود دالله ظل الله کل است
درک اشیاء در نفس مبارک در حالیکه دیده در یوم قیامت که ظهور بعضی ناسم
رسول است که اسمی در اسماء از ان مالدتر نیست نامیده شده و محجوب ماندند از
دوم عالم ذکر شده الباب الخامس فی الوجه الخامس فرمان حکم اخذ اموال الذی
لدیه بنوی مالیان و حکم رده ان و صواف الذی الذی الذی لله ملکی الارض بلحظی ای باب
الله در ظهور ی ایچه ما علی الارض است در ظل ظهور ی بوده باید در جمیع شئون مشدد در ظهور
رسول خدا لدنی بود که کل ما علی الارض در ظل او مدنی شوند ای که در شده از وصف
مسلمی بوده دالله لیاقت از برای ان دنیا بوده و یوم ظهور رسول است نه بر ارضها
بعرف نفسی او بر او صدل نبود چگونه ما سبق ذکر علی الکبیر بلکه ای که در اصل ایمان
با دنیا وقف بر او صدل مشد ایچه بوده خداوند ما در خطا فرموده باو از جود خود
دهم صدی در ظهور ی نظطه ۲ از بعضی بر ما جنی صدل ملت الله ای ان با دنیا کل
در کل که صحف الذی که در ض شوند در ظل دین او در آیند فضل صادر در حق
صلی مشد اگر صبح لیلی در صدر سیدم نمی بجز دلبر دل سیدم شده و فانیز نمره ای ان
گشته و ای که صدنه رحمت در حق ایشان نبوده چه ای الذی در نار مانده و اسم حق

الله موهبة خداوندی است که بعضی را کرامت فرموده که اگر کل ما فی الارض موهبت او را بسیلی بسوزانند
نوشته دان ایشان بقطع نسبت اردوی موسی بلیان و فضل نسبت موسی طاهر
با بسیج و تشریف و دون ذلک مراتب الهدایا مثلا اگر کلیم بر دیگری افضلیت یابد همان
و موسی را به الفور طاهر میکرد و اگر رد کند مادی و در بداوت حکم اولیا را
میکرد و علی و همچنان طاهر میکرد اگرچه بسبب فضل ایشان رسد که یکی دون دیگری
هدیه او را رد نمی فرستند از حالیکه دون میکند حال او را رد نمیکند موهبت طاهر میکرد
اگرچه سنی معدوده بگذرد تا آنکه بان نفس موهوب رسد خداوند فرموده که در هر ارض
ارض خلیفه است موسی بلیان کفیل نموده لعل یوم ظهور حضرتش بمحض مالک و محض
خلق بوده محبوب او نبوده زیرا که هر چه لطافت در سنگ طاهر است که آن از لطف
محبوب او نبوده اصل دعا بوصف بالطف و نه اصل و اعظم حرمان مذکر بمعنون به دون
از لطف لم یزل بلطف صفه کذالک هم در کل ادوار ساری و جاری بوده

الباب الثالث والعشرون فی بیان کل نفس لم یقر بالسان و لم یعمل بالارکان
و هم لم تقدر بقول هم ما رأیت فی کتاب الله من اول البعثة الی یوم القیامة
مثل نفسی موهبان حکومه الهیه در صدر دین و ظاهر و همچنان حکم
کسی دون اراده محبوب هر چه سخن اهل غوص نموده و لئالی صدف از دریا حاصل نموده
نیافته. ان سو از روی روح و ریحان نموده و در صدر حوادث مطلع ملک و ملکوت
حکم تو از بعد و اصل او داده نشد سزاوار نیست حال مظاهر ارادهای او را
و ندانسته دست این از بیان لم یزل نیست لم یزلیات آن محتجب کبریا و کل بیانات
مثل غایه فرض کنی که کسی بکسی مبلغ تجارت کند مالک این مبلغ بر آن
موهبت بقبول آن سپرده که مال تجارت نماید از برای یوم ظهور حق که اگر بخواهد بآن
پس یک درهم بخود نگیرد بلکه جمیع مالها را بصرف در آن منتجب نسمه حاکم امور
مرسوم الی کسی مبلغ طلا را حواله کند حکومه مال تجارت را بکسی دیگر دهد
ظلم صاحب صندوق نیست از مردم بگیرد اگر حکومه عفو میکنند و در روز

ظهر را لظهره ٥ تصور کن و لبیک جنبش سوم با لون ٥ آن روز اخذ صدا نق کنند
یک صرفه سوم سلطان صرف کن و یک سوم عالم و یک سوم و هم سوم در اصناف مردم جاری
کن و در روم ظهور را جوار بود ٥ صاحب و حق حق سوم و سوم بزاد سوم ارسال خط منوع ملک حاکم
ان روز هم مند امور مرسلین و رسان یک ملکوت هر سان اسم یک سیح آلهه یک محمد یک لام جمله
و هم نامی اسما محو هستند و لی ارصاب ان ٥ ای اسما اراد نشر نمود محمد چه روم ظهور را و لظهره ٥
الی مالا نهایه لله و رسان میشوند و لی ارصاب ان محمد و کل تصور ملکیه ٥ در اصل رسول رسان ملک
می ظهور اراده است صاحب شرع ل اجرای شنده و لی اخذ ٥ یکیه حق ظهور و رسیله
است کل یک حق او معهوند و لی هم ان بود ٥ در بیت و سه سال ٥ و ظاهر
٥ دران روز یکه بر یق تعلق نمند و الله ٥ اجرا کی علیه السلام در روات مبارک تصریح
مان محمد صندوق است قسم بر ب القدس الی ٥ ع ٥ در روم ظهور را لظهره ٥ اکر کس
ملک ایه اراد شنود و لبیک کند ظهور است ز انکه ٥ ارصاب بیان لله و شنوند کنند در
تعلل نموده به بلیه ٥ و ز انکه در سیم هم ٥ در صد درجه منتهی ملک در
است ضع ملجف هم حق سوم ظهور را لظهره ٥ سو تصور کن ٥ مبدء دلیل بر ب الله
و محمد یکون موکله شو ٥ و اصل ازان است اجرا ٥ کل یکون دلیل سوم ع ملک در
بکتاب سه و او سعه محمد است ز ٥ ٥ کل ارادان مثل او ع ٥ هنده و لی ارادان
عالم مطلع محمود حرف دهم دهم ان ایام سند ٥ اکر سوی ملک ایه یکه ٥ حکم دون ایمان
ارادانا ملجف بس ثمر و یعنی محمد است نه در شون ما ینفع و در که در سان ٥ ع و لی
ارل شده ملک انکه حصه شده ٥ اطاعت کنند و لظهره ٥ سو ٥ او بوده منزل سان صدار
ظهور حق ٥ اکر سو ایه لله و ب ان یکه ٥ اورده منزل ٥ طلوع ٥ طلوع کلمه ایه ایه و لی
و لی شرک بایه ربه ٥ حدا ٥ اکر ارروی بصیرت کوی لله ربت در روم ان ٥ سنده ب لله و ب
حق خواهیشنده و ب کل سان عطا کرده خواهد ٥ ع ٥ و العصر ان الانسان لفی خسر

الا الذین ٥ الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر ٥ ان روز اخذ صدا نق کنند

الباب الثانی والعشرین فی الوجه الذی به

Provided by the Afnan Library

اولاد او سوگند خورده که او پناه بخدا نبرده زیرا که گفته او به سوگند میگویند هیچ در حق ایشان هم صادق نیست
حتا که در صدر رسیده که هر که سوگند خواند دلی حرام پناه امیرالمومنین علیه السلام بزرد حتی پناه خدا و رسول پناه داده
نشد از دون نار عذاب والله هر آینه حبیبی این گفته سوگند خود میگویند و حال الله صادق ظاهر است
و نزد هر ظهور پناه خدا پناه او است و هر که سوگند بغیر پناه او هم ان ظهور است نه نزد ظهور آخر دیگر
حال وقت ظهور قبل و او هم ان پناه نمیدهد او که الان ظهور بعد او هم او و همچنین هر آخر اول ظهور
باشد حال اگر بقدر یک عشر عشر یک ذره جبر کند جدیه نزد ان حق مذکور میگردد حتا که هر روز خود سوگند بر غیر است
حال ارغوان مسلمان وارد در آید می شود نه این بود تمام زیارت حرف واحد و رفت بعد اگر تو نه ادراک نمود
در ان دنیا ارض اگر صادق بودی در ان حال و خلوص خود او هم کمتر از ان او هم دو الف مثقال الخطم

الف الواقع و العشر هر الواحد السادس حکم او هر حتی تحویل الشمس ملحق ان ماه انکه خداوند عالم در میان ایام او سوگند
مقسوم خود داده دان سوگند او هم خود نقض نشده هر که حق و حرمت ان قوم نشناسد و انچه خداوند مقرر داشته ذره
عمل کند مثل کل سوگند خلاف هر او سوگند دیگ مقسوم ذهب حرف دران مثل سیصد و شصت ذره شفاف است
حد در مسل خداوند صرف نموده باشد و هم قسم در کل آنچه در شئونات خیر جاری نموده هر سه سوگند دان او هم صرف است
مقسوم میگردد ارسیع حرف محمد در حتی تحویل حول و اربع کعب و چهار بار سزاوار است حد فی از عدد و احد الذی
و فوق مقسوم و در این بین هر کس هر چه توانه اذن او از ان او نموده و است چه در غیر این یوم در میان او
داده لذه تلذذ بلذات مقصوده در حتی و حد، الله حق آنش کامل کرده نزد ان حس و اهم حتی در ضیافت
محسوب است و بر یک نعمت کعب و لی اعدران و اهم حتی در عادت لباس و لباس بر یک نعمت مسلوب شونه
در مجلس دو نعد و الدا و حتی سو نعد و حاس قرار دهند حاکم امر است بنفوس عقد او اذن داده
و در لیل نعد و کل حول الی آیه سوگند داده نمایه که او انه لا الله الا هو المهیمن القیوم و در نهار ایه که او انه
لا الله الا هو العزیز المحبوب یا الله ایه که او دان ذکر فرد است حال از ان نار ان افضل است
عقد او دان یوم یوم نقطه است و احده روز نعد از ان ایام حروف حرف او هر است از ایام احده مشهور
هر نوم مسلوب سبکا ارجحام کل ان است که سوگند کل اولاد بر توحید حق از او در ظهور او حرکه ذکر نشود در
در این کور نمیکرد د موسی اطلق مسخط الدیوم فی مقعد او کس سوگند حق بهر اسم او حوالید در سکنه
و غیر از ان کتب نفسنا سد ما انکه حکم کند و در واحد اول صوم جایز نیست بلکه مالوف و هم رحول در حتی
و جب و کل ان ظهور است از برای انکه در یوم او سوگند هم که یوم اول یوم او است و مثل اول مثل کمی است و در نهار
یاد و هم است چه نه انکه مثل ان ظهور کرده که مثل اگر یوم کذلک و کینکه این یوم از برای او صلوة نیست در حتی بود
و به بسیط ماضی سر کشته حتی که در ان در یوم قیامت ظاهر شود بر اسمک آن حتی در حالی و ساعات لیل و نهار
ایام و شهور و سنین و فوق ان ما انکه مطالع ایات از لیه و ظهور ات قدمیه مشتهی حان و فوق حل از ان
است ذکر صدود حلق کنه لم یزل هم کان عالما و ندما و لم یزل هم کان حاکما و قدیرا الیات الخمس

والعشر من الواحد ان دس فرمان ٢ در هر مال بصوای مقاعد کم او اسمعنم اسم می نظره ٥ ٢ ٢ بعد بلقب القاهر و محکم علی اعدام
می بخزنه می فوق الارض با بلکه ملخص این بات انکه صداوند عالم اوری فرموده کل سو ٥ در برد اشجاع دیگری نظر ٥ ٢ ٢ بان
اسم از نفس برخزد از شام ٥ ٥ و بعد قاعد کرده اجلد الدر کتاب ٢ ٥ و عظ عالم می نعطه الاولی العدی در یوم ظهور کس اظهار
از شعاع در برداد نکنند ٥ کل اعمال غیب از ارری یوم ٥ کاه ٥ است ٥ اگر کسی در کل عمر خ ٥ ٥ ٥

زیرا که بعد از حق تعالی او است و کل ما دون ملک دند بنابراین شبهه نیست که در ورد از ظهور
صادر امکان مصداق به علی محمد شود بلکه حروف ایشان بران گواه بوده و سبب تفرقه اول کسی صادر
بوده دیده بصیرت ایشان را الی صراط حق بفضله الملک الحق والعدل المبین الواحد الاحد بگشاید
بر بنای ملخص این مقال آنکه در ظهور حضرت آن کس از بروز او غافل است از بروز خدا غافل بوده و آن کس
از بروز خدا غافل بوده از بروز او غافل بوده و در یوم ظهور ظهور او است وجود خدا و کل موجود
از او پیدا شده و وجود نیافته اگر کسی غفلت از بروز او کند هر آینه اخذ کند الجه داده اول بوده از دره کرمه ماذره
مسمی نشود زیرا که وجود او از بروز او علی ما هو علیه ساطع بر وجود جمیع اشیاء اگرچه او اجل از آن بوده
و هست بلکه ذات ظهور حضرت فرقان وجود نبوده ولی این جمیع عباد بهت و غفله وجود آن در یوم
معاد دلالت بر حقیت حضرت فرقان نمیکند مثل از ظهور کسی او سوء ملتفت نشده و این حکم سوء
بوانه حارث نبوده و نیست از ظهور احدی ملک دون که جاز مبشر بلتفت ظاهر است این حکم از
برای مدارکی ملک در ظهور او کل تر که نمایند و خندق دیگر نخواهد در ایمان او وارد گردد این
ان وقت نمی بیان از بروز آن ثابت ملک دون ان وقت اگر در شئون معدوده چه در توالی
در ملک ان هزاران هزار سنین مظهر غنای اسفار است از بروز آن دلها حون رکه دون رکه دون
دران ایام مسرور زد از ان محب لقاء نمی دهد بوسائل الفیض الجاری عباده الی الله علی الله
والعشر علی الوجه الذی به ما عرض آنکه ملک عبده لیکون علة الاعظم از اسباب او نبوده و نیست دلکر مقترن گردد بحکمت
ملخص این مقال آنکه اگر چه بر دوام او اعظم از اسباب او نبوده و نیست دلکر مقترن گردد بحکمت
حضرت رب العالمین جل ذکره مثل آنکه ان ایام ملک دون در ان ایام شئون ما ملک دون در ایام
ظهور حضرت فرقان روحی له الفداء و بیان صحیح صورت ابن شبهه بخطاب مرکل اهل بیان عرض شده
انشاء الله عنقریب بلسان عربی و فارسی بعد از اتمام بیان عربی و فارسی بعون الله و قوته
تمام شد و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

عمه بت مدینه بطلعی فیما بعطه الدلهیه اعطا ما ربه لدانه اهل العزیز المحبوب ملحقی ان بات انکه ارادی بله
کل بصوبی ارطل انا آنوبیت در بوت حلوی اهلیه و بلبود بکوب لرنه دهر بکه حشم حصب بلبز
بدارند ه محبوب کهو بلبنه سند مجب مبلنه ارحصوع ارمرای ان وصال انکه ارادل غر
تا اخر عمر با وارصل او در دس کهو صد بوده صد سو دعا بوده اد سو دضاع بوده ارمرای
ارحصوع ضاع بوده ارمرای ان کنبو نبت دلی در صی ظهوران ه بلبخه کل بطر بخود میکنه
واز او محی مبلنه امرا ه او سو اسکا شد حکم مبلنه وحال انکه بکی ان ایه الله مران
مثل ان مهکل مثل نمی بما بت دامات ان ضیا او بت و مثل کمل موسی اکسر سوی بهنه مثل
مراتی بت ه در ان نمی نمایان نحه و ضیا ان نفر بهمان بت ایه بت ه حرز نه مدینه چحان بطلوع
طالع کردد کل ساجه نحه بسر دباب ان دهم حصه ارض صحی ظهوران کردد مثل انکه مدینه
فا مسکه دد و محی ظهور حصی موصوف واجب بت بر کل نفوس ه در بردد حول دران مدینه
ددران ارض ساجه کردند و صی ظهور امر قبل سطح مسکه دد دباذی ظاهر در ان ظهور
ان روز ه بلبخه اکرچه اجی بشی نبت مکر انکه مالرد علیه او ارکی حصوصیت و بالرد در ظهور
طای او در ظهور حق او طای ه بلبخه نه حق ظهور مثل یوم ظهور بی بطر بعه طهور بعه انوس
سو در بعطه بسان طای ه بلبخه چه مبدا ظهور مقام بطه ظهور بت اکرچه بطه
بت ارنوع ظهور دبت ولی حون کل نوع نمود امر بت دارای نوع بسان بشی
دالله بطر کی اجی بعی نبت ه بسیا اطاعت بکنه حالی حکم بود دهان حصوع او بت ارمرای بشی حصوصیت
اکرچه محی مانده د طای او دهان عصیان نکنه مکدد در ظهور بعه مثل انکه صدر بحل عامل
بودند صاجع بودند بصول علمی ارمرای رسول ایه در ظهور حق او طان ظهور حق در ظهور بعه مسئول
مبلنکه دهم حصی انکه امر در دران عمل مکنه ارمرای صدا صاجع د صاجع اند ارمرای بعطه بسان بانکه
مکنه د ولی حون ملتفت نبند کی حصوصیت سوا ز امر بت طا ز امان مادون محی مانده نه امان بت طای او حوا بد
ه کل سوی مادون نوند ولی کا کل در امان مادون بت واد سفه غنی بت ارامان ما دون بشی حصا مثل
انکه ه کل بر رسول ایه صور مثل ذحصوصیان کا بیا فتند دالله ان نحه بعه اهله در حصت

Provided by the Afnan Library

اردوه کرده ماده منتهی شده ازراه کل سی مادی اسکه دو واد اصل ارافتران شرایط دیده حروف ح
الدفرب حالدقرب دیعدارد اصداول داصدیای ماهکه الی مالدنهایه منتهی شده چه یکی ارا عداد
دیه اخف مراید ومقدم شده بردیه دیه مسداک ادنای ظن درسوم ظهور ایمان اوود انجف یکی اعلد سک دو
ارا عددی که ایمان نیاورد اما ست ح درد ظهور عالی سافل شده وسافل عالی سک دو دیر
عالی عالی تر سک دو دسافل سافل تر الی یصدیق حق یکنه دیه نوبه ها وی الی عشره ایه کاربطل
شرعی الباب الثانی والعشرون العاصد الثانی فرالصلی یلخص ایکه اول صلوی ح وضع
صلوه ظهر بود وکل ان عدد واصد وضع شی مالکه هر یکی باب جنتی ماوی درا طاعت ح دران نه بلند الله
ظاهر دران حرف سود درکل نه بلند الدیه بعد عدد سو مالکه مرعی ۱۰ کل ایه حصوی دجنوی باشد
ارارس ی نظر دیه اگر کسر نظر هر مشکف شده ارطاعت او دی بکینونیت غایه بوده خدا سوی او
دیه عمر بعدارسوت افضل ارصلوی نبوده ونیست وصلوی ارنفس درصد وجه لوست مسد صلوی بعطه
مالسه یصلواه ح مشل بعطه آیت مالسه یحوف ح دیه صدی صلوی ح مالسه یحوف واصد مالی
دیه صدی صلوی ثانی مالسه یحوف مالث الی الکه یاخ وجه مشرکی صحکه نیک ارطهور رکوت ارصلوی
کار مکذارد واحد وجود هی سراس صدود ظاهره کار مکذارد ولی صلوی کل نفوس سرد نیک کلی لیالسه الا
حروف ح او لدش الیت وچکونه ص نزد او رسد دیه صدی درکل اعمال بعطه کلی نیک باشد
وجی بعطه ی آ کوید معدرس می کنی توحید کل ص ملد صه بعد اصه سرا صه ها ارسرا کرا دات باشد
ح بعد دالحمد دیکران توحید مکنید ارحروف ح وکل اعداد مکثره ارد صه اول مادو توحید مکنید
اکر دریی مسوی الصوا کنی بعطه کلی درلعطه هر دان صلوی غیر رسول آ ارسرد صلوی
امر المومنی بود ما مشرکی که ماف وجه ماوا صلوی ح کلوه مسوای معدرس بود ما صلوی
ای بیت ح دیه ی حول بعضی حجه حرکت خانه ارحول مسد حجه متوانه کی دزنا به ولی درصلوی
کلوفه بامراد صلوی کل معدرس نمیشی مالک رکوت صلوی امر المومنی دیه صدی الدرب مالدرب
الی ان ملهی الی وجه الدول ودیا کل درسرد صلوی او است مشل الله اکر الله اکبر اشهد ان لا الله الا الله
مجرد کنی مالکه رسد سک دانه حوا ح کل سود ارد سه ائیت نه نیست دیه صدی صلوی امر المومنی
کل صلوه سود ارد سه ائیت نه نکسونیت دیه صدی درکل شئون بعطه کلی دیه ای صلوه ح درسرد
درصدی سرد ان اعراب دیسک میزنند امرد به ای ح درسر محل ان نه بی درمای عالی ح درسر

وصف لدر سبک له اگر در عبارت اسم یا وصفی سود در ربط او را محمی سبک دود و مصول منسوخ
عبارت اول ماند لوحه کند بدان اگر سبک الف لام للدر لم لوله بوده داست و کل نزدون او صلوا
او است دادست خسته منسوخ نکند ذات او و سر صوف سبک در لوله در سبک کنسونیت او و سبحق
عبارت و بر بستش نسبت الذات او ولی در کل کنسون ارالوب مهدی بزدون ترقیه دلیر
اکفر دیج ما به ارالوب جنت سبک دد صحان کردد در صهر سبک ذر نوم ظهور از آنها
دان جنت اصل از آنها است صهور صدود به در او ون بند دان حسی ه در او صهور صدود به
است ارلبک جو بیر و است ذات و لحم طری و شراب ظهور و حور مس سطح مالوب
دو صفها نه دشه صابط آنها دد ای ان دهر است دانها ازان دهر اول مستعد نه
نه آنها است محی مانی بابنها در بردان دهر اول صابخ صرف حب و ظهور است دهنور
ملصاح صهور صدود به حور هر به نیامده و دسی صاهر منسخ لمدوان است نه غیران مثلد اکر
امر در در معوی محمد ارا مصابح ملور روی کنه صوی ارصفا جنت مانند نظر
لکی که مالیقوم به او صبر است صفر دده از ملک صد در مصابح آسر اف لیت آنها
ه صابط ان صدود است کل مستعد است ارزان دهر اول اکر چه در صدرا سبد دهی بدر او
نبود الربک مصابح دهم حسی در کل ظهور است مشهدی کلی لعت در لوح دنیا
دا کر در بردان دهر اول هم بند وصال الکه بنزاوار است حر انکه در اصفا مصابح محمدی
است لدانی است حسی بدر او مشرق نکند ولی صابط کل ان صهور صدود به ارد هر سبک
در صنع او است نه نفسی دا صد اول و نطر کی در طاهر ملک دا سنه لدل کنی دکل صلوا سود دا صدا
دا صدا در حس کنی یا الله مسهی کنه بود ا صدا اول در سبک است و حروف حران ماند در ارتبه
ارتکتران دهم است ه کل فانم ما دست دهم حسی صلوات کل صلی ا صد حمد محی در ملک دد
دکل صلوا نها سعیها ساه ذ ارا ر ای صلوات حروف حر دکل صلوات حروف
حر سعیها ساه ذ ارا ر ای صلی نعط و ادا صد است ارا ر ای صدا در صده ادهه
مثل نفس صلی زدم مالکیوت سو مند او ن بنی دمعه اعجمی مند کیوت است اکر چه
صلی اخو حمد نعد مشهد صلی اول و حمد است ولی اهان نم دکیوت اخو حمد بدانه

Provided by the Afnan Library

الباب التاسع والعشرين الواحد الباقي اذا ذكر اسم الله صلوا عليه واذا ذكر محمد فصلوا عليهما
واذا ذكر واحد من محمد او مظهر امر في كل ليلة جمعة دويست هزار و بيان مسطر ذكر و واحد از
ملك ايكه بر وقت ذكر كنند بر مسطرها به صورت مرسيه براو در وقت ذكر كه حق جل جلاله
ذكر ايشان كنيد بر ايشان و در انچه ظاهر شده مثل انكه ظاهر شده و در هر ليلة جمعة دويست بار
صلي ميفرستد و اعمال در ان مضاعف ميكرد و ذكر كنيد بر مسطرها به وجود حق جل جلاله
دوليست و دو مرتبه و بگويد صد هزار از براي اخلاص عمل چه غير نه اين است كه بگويد
و بگويد و گفته ذكر او ذكر اين است و ذكر اين است ذكر او و سوف صداء
است و سوف صداء از سوف اول است محكم مانند بسط كبري در ظاهر رسول است هم چه در الواح
جمعة بران كمي ضعف كرفت و سوف صداء با كل كل صداء ميخوانند مثل كه ابا مزن بخشند
هم صحي در ظهور بعطي بيان مثل هاء كه عدد ي استه نه از براي صحيح ذكر صداء شوليه و بگويد
ضعف مرتبه ها هاي كشيده در سماء ظهور و هنوز انها از سجده كه حركت نموده
ذكر اينات بر بيان خوانده شود بگويد مرا از ذكر خدا باز ندارد اين كلمات نزد ذكر صداء
مكتبي دارد كه اي ذكر سوف نجا در تو نموده حرف انجي اكر ميت بار نفوس بوده بود ذكر كرده
كي بوده است ذكر كني و كي مكتبي ندانكه اكر ذكر كني بر مسطرها به سوداي ديد ذكر كرده
ضرر سود هم صحي اكر اينات سبان كه نفوس را صدي كنن ان ديك اين صداء سوف بفع ميرساند
چه بسا در حق تو از اول عمر تا اخر عمر بسجدة كي دهه سوف بذكر به بكذران دلهاي مسان
بمظهر ان ظهور به بي نفع نخند بوده ولي اكر نسبت او سوف دعا رفع نيست نخواهد و بگويد
سول كردم كه عمر تو سوف در ذكر كه او ذكر نموده او سوف لمهان ذكر زيرا كه بوعلي سكنت
از براي انكه صداء سول كند و نبوده صداء ظاهر مكتبي دارد الا بصوتي ظاهر بسطور مسداء امر سوف
رسول صداء سول سوف صداء سول فرموده دالة در اسرار نفسي او عامل مانده دالي انه راجع
نكشته و هم صحي اكر عمل سوف بعطي بيان سول بود صداء سول فرموده ازرا صحيح ساز از براي انكه
سوف دليست ازل بليت الا انكه اكر بار نكند از مسطار ظهور كه داكر صحيح مكتبي دارد اكر مسطار
ظهور كه در حمه صداء او مكتبي سوف دعا نكرده حرف انصف ذكر نقطه كند وصال انكه

الاول من الواحد التاسع

Provided by the Aman Library